

من ممکن است بر خطا باشم و شما بر صواب؛

اما با بذل کوشش ممکن است

هر دوی ما به حقیقت نزدیکتر شویم.^۱

حاوی درس‌های مهمی برای آن دسته از جوامعی باشد که نفس‌زنان، خود را به قطار پرشتاب دموکراتیزاسیون رسانده‌اند و به شکل نامطمئن از آن آویزان شده‌اند.

مادر این بحث، کنکاش در هر دو مسئله شگفت‌انگیز «تنازل از دستگاه نظری ابطالی» و «پذیرش برخی تعدیله‌ها در تزییرال دموکراسی» از سوی کارل ریموند پوپر را می‌گیریم و در این کار به همو تأسی جست‌ایم که روش انتقادی خویش را بی‌بروا و به قصد براندازی، در حق باور داشت‌ها و نظریات پیشین به کار می‌گرفت (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۱۳) و در عین حال تصریح می‌کرد که این کار را به قصد استخفاف بزرگان انجام نمی‌دهد.^۳ اما از او آموخته‌ایم که کار صاحبان اندیشه، نه افزودن بر ثنای بی‌شمار بزرگان، بلکه پالودن فلسفه ایشان از آن چیزهایی است که زیانمند است.^۴ گذشته از آن، بنا به گفته خودش، او یک لیبرال است و مهم‌ترین وظیفه یک لیبرال، آزمودن انتقادی همه نظریات، بویژه نظریات خویش است (پوپر / باقصری ۱۳۷۹: ۱۹). پوپر می‌گوید با این که بهترین روش برای جستجوی حقیقت شاید این باشد که پیش از همه گرامی‌ترین عقاید خود را مورد انتقاد قرار دهیم، اما جای هیچ نگرانی نیست؛ اگر خود موفق به نقد نظریات خویش نشدیم، کسان دیگری پیدا خواهند شد که به جای ما این کار را انجام دهند (پیشین: ۲۰: ۷۶). باز به شیوه پوپری تلاش کرده‌ایم که پیش از گرفتن هر گونه موضع انتقادی، دستگاه نظری وی را چنان درست، کامل و صادقانه معرفی کنیم که ارزش حمله کردن به آن وجود داشته باشد^۵ و البته ممکن است در این راه دچار خطای بدفهمی، گزینش‌گری و سوگیری نیز شده باشیم که طرح عمومی آن برای نقد و ارزیابی پوپرشناسان، می‌تواند روش مؤثری برای کاستن از خطاهای احتمالی و ارتقا به سطح بالاتری از بحث باشد.

کارل پوپر، به حق یکی از نوابع عصر خویش است؛^۶ عصری که هنوز سپری نشده و از سایه اندیشه‌های فلسفی و سیاسی او نیز بیرون نیامده است.^۷ اندیشه‌های سیاسی پوپر که در یکی دودهه گذشته و به دنبال فروپاشی خطرناک‌ترین دشمن جامعه باز، یعنی نظام کمونیستی شوروی، با اقبال بیشتری روبه‌رو شد، در سال‌های اخیر به عنوان متن مقدس

پوپر آن اندازه که به لیبرال دموکراسی به عنوان برترین دستاورد بشری در تجربه حکومتداری وفادار است، به نظریه ابطالی معروفش پای‌بند نیست. این ابرام و پای‌بندی، چنان از دیدگاه‌های اخیرش در کتاب درس این قرن به چشم می‌زند که گویی دستگاه انتقادی این نظریه پر داز بزرگ، در حوزه سیاست و در فضاهای لیبرالیستی از کار افتاده و توان و خاصیت ابطال‌کنندگی‌اش را از دست داده است.

آموزه‌های این قرن به روایت خود او، موجب عدول و تعدیل‌های قابل توجهی در اصول اساسی لیبرال دموکراسی بوده است، اما کمترین تردید و تزلزل در اعتماد خاص پوپری^۲ به این «الگوی برتر» پدید نیآورده است. درس‌های این قرن به اعتبار واقعیت‌های انکارناشدنی تاریخی، تصویر ملوکوتی از چهره شاداب اوایل قرن دموکرات‌های لیبرال ارائه می‌کند؛ با تمام این احوال، کوچک‌ترین مخاطره‌ای بر خوش‌بینی مثال‌زدنی پوپری نمی‌افکند. او در دهه پایانی قرن، همچنان بر سر حرف خویش است و بر مدعای نیم قرن پیش خود استوار مانده است و از این که همچنان در بهترین عالم تجربه شده بشری می‌زید، خوشحال و شادمان است؛ در حالی که شاید این همه ثبات و اطمینان، باروش بی‌گذشت و بنیان‌کن ابطالی و روحیه بی‌قرار و دگرگون‌خواه پوپر نیمه قرن، گلاباتور نبردهای نظری در میدانهای تاریخی‌گری، تمام‌گرایی و انقلابی‌گری، فاصله زیادی داشته باشد.

شروط و شرایطی که پوپر در گفتگوهای اخیرش برای تحقق عملی یک حکومت دموکراتیک می‌گذارد و شاخصه‌هایی که برای یک دموکراسی واقعی تعیین می‌کند، او را بیشتر به یک محافظه‌کار سیاسی و حامی وضع موجود نزدیک می‌کند تا یک لیبرال خواهان تغییر و اصلاح دائمی. لذا برخلاف گفتمان شایعی که از او چهره معتبرترین قاری لیبرالیستی دموکراسی ارائه کرده است، در این مرحله بیشتر، در کسوت یک تلاش‌گر مجدد برای به سر عقل آوردن لیبرالیسم افراطی ظاهر شده است. از این رو به نظر می‌رسد که آرا و ملاحظات اخیرش،

نه چندان ابطالی، نه چندان لیبرالی

تأملی در اندیشه‌های
سیاسی-اجتماعی
کارل ریموند پوپر

دکتر علی رضا شجاعی زند
عضو هیات علمی دانشگاه
تربیت مدرس

آیین لیبرال دموکراسی، مورد استناد و ارجاع نظریه پردازان و برنامه‌ریزان بسط پروژه دموکراتیزاسیون در کشورهای پیرامونی قرار گرفته است.

به کار آمدن نظریات و آرای سیاسی پوپر در صحنه آرای‌های تبلیغاتی و فرو افتادن در جبهه بندی‌های ایدئولوژیک دوران جنگ سرد،^۸ باعث شد تا فحوی عمیق و ایده‌های بدیع و خلاقانه آن، دچار تغافل و تجانب ناپایسته‌ای شود که چندان مستحق آن نبود. اما اینک که سویافتگی‌های ناشی از انگاره دو قطبی حاکم بر رأی و داوری صاحبان اندیشه تا اندازه‌ای فروکش کرده و در یک خلأ تئوریک و راهبردی، همگان به جستجوی الگوهای تازه و کارآمد برای اداره سیاسی جوامع برآمده‌اند، اقبال به سوی الگوی رقیب و بازشناسی نظریه پردازان و بازخوانی نظریات آنان، موضوعیت پیدا کرده است.

از فحوی برخی اشارات و استنادات ژورنالیستی به آرای پوپر چنین مستفاد می‌شود که موافقان و مخالفان، او را لیبرال ترین رأوی دموکراسی و جدی ترین مدافع دولت حداقلی می‌شناسند و در همان حال معتقدند که با رادیکال ترین نظریه پرداز ابطالی طرفند که پیوسته در حال برافکندن و پریا ساختن سازه‌های لرزان سیاسی و اجتماعی است و همچنان که در عالم معرفت، همه چیز را بر پایه حدس‌ها و ابطال‌ها بنا می‌نهد و فرو می‌ریزد، در عرصه سیاست و اجتماعات نیز یک ابطالی شالوده شکن به تمام معنا است.

نتایج حاصل از واکاوی خطوط اصلی اندیشه سیاسی پوپر، مارا به سوی دو پرسش اساسی و در عین حال غیر قابل انتظار که می‌تواند موضوع مطالعات ژرف تری در این باب باشد سوق می‌دهد:

۱. آیا پوپر در طرح اندیشه‌ها و گرایشهای سیاسی خویش و دفاع قاطع از دموکراسی لیبرال، به اصول بنیادی فلسفه ابطالی خویش پشت نکرده است؟

۲. آیا با رواداشتن بعضی جرح و تعدیل‌های اساسی و فرض برخی شرایط برای حفظ و بقای دموکراسی، از نگرش لیبرالی منتسب به آن، عدول نکرده است؟

دموکراسی، صلح، آزادی، روشنفکری، ساخت‌های حزبی و حق اکثریت در اعمال حکومت برای پوپر معانی، شرایط و مستلزمات خاصی دارد که با آنچه در کاربردهای هنجاری و روزنامه‌ای از آنها قصد می‌شود، بسیار متفاوت است. نگرانی‌های او از آنچه به عنوان دشمنان جامعه باز معرفی می‌کند، منحصر به خود اوست و رهپویه‌های او برای رسیدن به برترین تجربه بشری در اداره سیاسی جامعه و حفظ آن، بدیع و بعضاً ناباورانه است. در عین حال او به همه آنچه در فلسفه ابطالی بدان معتقد است و در هیافت کلان خویش مطرح کرده است، پای بند نمانده و دچار بعضی تناقضات و تنازلات فاحش شده است؛ تا اندازه‌ای که به سادگی نمی‌توان از کنار آنها گذشت ما در ادامه، زیر سه عنوان «نگرانی‌ها»، «رهپویه‌ها» و «نارسایی» های نظری پوپر، بر توی بر آرای سیاسی وی می‌افکنیم.

۱. نگرانی‌های پوپر

چند اندیشه و رویکرد سیاسی است که پوپر را بیش از هر چیز دیگر نگران کرده و او را ادا داشته است تا از بعضی از آنها با عنوان تند «دشمنان» یاد کند. از نظر او جدی ترین تهدیداتی که جهان متمدن و پیشرفته غرب با آن روبرو بوده و همچنان نیز به صورت‌های دیگری با آن مواجه است، تاریخی‌گری، آرمان‌گرایی، جباریت، کمونیسم، انقلابی‌گری، خشونت، کشورهای عقب مانده، حکومت عامه، روشنفکر بازی و حزب محوری است. توقفی بر برخی از این عناوین خواهیم داشت.

۱-۱. تاریخی‌گری

آنچه باعث شده است پوپر تاریخی‌گری را به عنوان دشمن اصلی فلسفه خویش مطرح سازد، مخالفت او با هر گونه ضرورت و موجبیت تاریخی و اعتقاد به باز بودن آینده بشری است. آینده، وابسته به گزینش و تلاش انسان (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۲۰) و تابع رشد معرفت بشری است و چون حالات معرفت و مسیر تغییر و تحول آن قابل پیش بینی نیست، ناگزیر روند تحولات جوامع نیز غیر قابل پیشگویی خواهد بود. این در حالی است که تلاش تاریخی گر آن است که با کشف آهنگ‌ها، الگوها،

○ شروط و شرایطی که پوپر در گفتگوهای اخیرش برای تحقق عملی یک حکومت دموکراتیک می‌گذارد و شاخصه‌هایی که برای یک دموکراسی واقعی تعیین می‌کند، او را بیشتر به یک محافظه کار سیاسی و حامی وضع موجود نزدیک می‌کند تا یک لیبرال خواهان تغییر و اصلاح دائمی.

تاریخی مبتنی بر توسعه و تکامل جوامع بشری و نه در باره خداهای جزئی اجتماعی. از نظر پوپر، این گونه پیشگویی هانه از جنس علمی و فئاورانه، بلکه از نوع پیامبرانه است که از آینده و غایات دور خبر می دهد و نه خبر که در اصل نسبت به آن هشدار می دهد (پیشین: ۴-۵۳).

پس علم اجتماع در این رهیافت، چیزی نیست جز تاریخ؛ و آن هم نه تاریخ گذشته گرا، بلکه تاریخ آینده نگر و قوانین معتبر و مورد اعتنای آن نیز چیزی نیست، جز قوانین مربوط به تغییر و پیشرفت کلی جوامع بشری و نقش فعالی نیز در آن برای کنشگران اجتماعی قائل نیست، جز در حد سازگاری با تغییرات کلان و بازی کردن نقش مامایی به منظور تسریع و تسهیل زایمان در شرف وقوع (پیشین: ۵۶: ۶۰). پوپر آن دسته از آموزه های دینی را نیز که بر تأثیر مشیت خداوند در پهنه تاریخ به سود یک قوم برگزیده تأکید دارد، نوع دیگری از رهیافت تاریخی گرانه می شناسد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۳۰). با این که پوپر در تیسیم برخی ویژگیهای انحصاری اندیشه تاریخی گری، این رهیافت را در تقابل با جبری گران و طبیعی گرایان اجتماعی قرار داده، اما مقابله اصلی آن با ویکرد ابداعی خاصی در جامعه شناسی اصلاح گرانه است که پوپر از آن به «مهندسی اجتماعی جزء به جزء» یاد کرده است.^{۱۰}

۱-۲. مارکس و مارکسیسم

پوپر، چنان که خود اذعان کرده است، عناصر اصلی اندیشه اش را مادیون تجربیه ایست که در آغازین سال های جوانی با مارکسیسم داشته است (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۴۳) و البته دلزدگی سریعی که نسبت به آن پیدا می کند. پوپر دلیل جذب شدنش به مارکسیسم را مواضع صلح طلبانه مسکو در جریان گفتگوهای برست-لیتوفسک می داند و علت کناره جویی و بلکه در پیش گرفتن راه دشمنی با آن را اولاً انتظار سرسپردگی محض از هواداران و ثانیاً وعده های تاریخی گرانه درباره پیروزی حتمی و اجتناب ناپذیر کمونیسم در جهان که به توجیه هر عمل و فلسفه ای می انجامد، اعلام کرده است (پیشین: ۴۸۵: ۵۳).

جدی ترین نقدهای پوپر به مارکسیسم که پس از

قوانین یا جریانهایی که زمینه تحول تاریخ را فراهم آورده است، به پیشگویی آینده دست بزنند. داعیه پیشگویی کنندگی متفکران اجتماعی از دو ناحیه مورد نقد و تردیدهای جدی قرار گرفته است: یکی از حیث بنیان های منطقی و روش شناختی آن، که از نسخه برداری ناقص از علوم دقیقه ناشی شده است و دوم، به علت محدودیت آفرینی هایش برای آزادی و اراده انسانی که یک گناه اخلاقی نابخشودنی است.

پوپر در کتاب فقر تاریخی گری که تفصیلاً به همین بحث اختصاص دارد، کوشیده است مخاطبان خویش را از ساده انگاری های رایجی که بر حسب آن، تاریخی گری، جبر گرای و طبیعی گری از یک قماش شمرده می شود، بر حذر دارد. او می گوید تاریخی گر را نباید با جبری گران یکی دانست؛ بلکه بر خلاف آن و حتی برخلاف طبیعی گرایان اجتماعی که با فرض نوعی قوانین ثابت و مسلم بر ساز و کار جوامع بشری، نقش کنشگران اجتماعی را به حداقل می رسانند، آنان به فعال گرایان اجتماعی نزدیک ترند (پوپر / آرام ۱۳۵۸: ۲۰-۱۷: ۶۰). پوپر، مارکسیست هارا مصداق تاریخی گران فعال معرفی می کند (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۲۲) و می گوید: مارکسیسم کامل ترین، خالص ترین و خطرناک ترین مذهب اصالت تاریخ است (پیشین ۱۳۶۹: ۸۵۸). تاریخی گران اجتماعی در نظریه پوپر کسانی هستند که به تاریخی بودن پدیده های اجتماعی قائلند و از همین رو با فرض همسانی روش شناختی علوم طبیعی و اجتماعی مخالفت جدی دارند. آنان در وجود وضعیت های واقعاً مشابه در جوامع که امکان کشف قوانین و تعمیم نتایج را همچون علوم طبیعی فراهم آورد، تردید و اداشته اند (پیشین: ۲۲-۲۳، ۵۲). با این حال ممیزه اصلی رهیافت تاریخی از دور رهیافت دیگر رانه در امکان پیشگویی و اعتقاد به وجود قوانین ثابت، بلکه در سطح و ابعاد طرح این مسائل باید جست. تاریخی گر در حالی که امکان پیشگویی کنندگی و کشف قوانین اجتماعی در سطح خرد در امتنی می داند، اصل پیشگویی را برای جامعه شناسی می پذیرد (پیشین: ۴۸۵: ۵۰) و به وجود قوانین تاریخی اذعان می کند (پیشین: ۵۲). پیشگویی نزد متفکر تاریخی گر، تنها درباره امور پُر دامنه و بلند مدت میسر است، آن هم بر اساس قوانین

○دموکراسی، صلح، آزادی، روشنفکری، ساخت های حزبی و حق اکثریت در اعمال حکومت برای پوپر معانی، شرایط و مستلزمات خاصی دارد که با آنچه در کاربردهای هنجاری و روزنامه ای از آنها قصد می شود، بسیار متفاوت است.

سر خوردگی از روشهای حزبی و مطالعه عمیق کتاب سرمایه (پیشین: ۲-۵۱) به آگاهی برده است، از این قرار است (پیشین: ۵-۵۳):

۱. برخلاف مارکس که مخاطبانش را از مارکسیسم عوامانه بر حذر می داشت، احزاب کمونیستی مروّجان همین نوع مارکسیسم بودند که به جای ضدیت با نظام سرمایه داری به نفرت از سرمایه داران دامن می زدند.

۲. آن نظامی که از نظر مارکس به هیچ وجه قابلیت اصلاح پذیری ندارد و محکوم به فنا است، هیچگاه وجود نداشته است. نظام سرمایه داری توانسته است از راه اصلاحات درونی، پایدار بماند و پیش بینی های مارکس را نقش بر آب سازد.

۳. قائل شدن نقش محوری برای اقتصاد در تبیین واقعیت های پیچیده اجتماعی و تقلیل ماهیت حکومت گران به عنوان نمایندگان طبقه سرمایه دار، تحلیلی به غایت ساده انگارانه است.

با این که تقدیم نظری پوپر مضمین قابل دفاعی دارد و کمابیش از سوی بسیاری از متفکران غیر مارکسیست و تجدیدنظر طلبان و ثومار کیست ها مطرح شده است، اما به تنهایی نمی تواند همه وجود و ابعاد مخالفت و بلکه دشمنی او را با کمونیسم تبیین کند و علل سیاسی نگرانی های او را از تهدید شرق توضیح دهد.

مسئله پوپر پس از جدی شدن خطر سیاسی، نظامی و امنیتی شوروی برای غرب و به طور خاص برای انگلیس و آمریکا (پیشین: ۵۷)، از صورت يك مباحثه شوریک و حتی منازعه ایدئولوژیک با مارکسیسم خارج شد و در دهه های پنجاه و شصت به گونه يك مقابله جویی استراتژیک درآمد و باعث گردید تا نظریه پرداز ابطالی مابعضاً در مقام يك مدافعه گر (apologist) و استراتژیست نظامی ظاهر شود. این چهره از پوپر را بیش از هر جا از لابلای مصاحبه بوزتی با او که به موضوع ساختار و فرو و شجف و بحران کوبا اختصاص دارد، می توان سراغ کرد.^{۱۱}

با این که پوپر از مارکسیسم بدان علت که کامل ترین، خالص ترین و خطرناک ترین مذهب اصالت تاریخ است، سخت بیزار است و به دلیل آن که موجب بروز نگرانی های حاد برای مردم و دولتمردان غربی بوده است، دشمنی سختی با آن

احساس می کند، اما در تحلیل خویش از مارکسیسم از دو ناحیه با آن همدلی و همذات پنداری می کند. یکی آنجا که به انگیزه و مقاصد انسانی و بشر دوستانه مارکس توجه می کند و دیگر هنگامی که به واقعیت های عینی و مناسبات اقتصادی اسفبار عصری که مارکس در آن می زیسته است، بی طرفانه نظر می افکند. او با مارکس بیش از مارکسیست ها همدلی نشان داده و در اذعان به انگیزه های بشر دوستانه او کوچک ترین تردیدی به خود راه نداده است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۸۵۸؛ مارکوزه و پوپر / وزیری ۱۳۸۰: ۷-۶۶). پوپر می گوید، کوشش مارکس برای رفع عاجل ترین و حادترین مسائل حیات اجتماعی عصر خویش صمیمانه بوده است. او اگر چه به خطا رفت و پیشگویی های پیامبرانه اش درباره سیر تحولات تاریخ درست از آب در نیامد، اما چشمان مارکس به روی برخی از واقعیت گشود (پیشین: ۸۵۹). مارکس نه فقط از حیث انگیزه های بشر دوستانه (پیشین: ۱۰۳۴)، بلکه به جهت تشخیص و تبیینی که از پدیده بهره کشی و استثمار انسان ارائه می داد، شایسته ارج و احترام است (پیشین: ۹۹۳)؛ او حتی در حمله به نظام سرمایه داری لگام گسیخته عصر خویش کاملاً محق بود (پیشین: ۱۰۰۳) و متأسفانه باید اذعان کرد که تصویر هول انگیز مارکس از مناسبات اقتصادی و اجتماعی روزگار خود، کاملاً درست بوده است (پیشین: ۱۰۰۵). پوپر معتقد است که حتی حمله مارکس مادیگرا به نقش افیونی مسیحیت در آن روزگار، اثر بزرگی در اصلاح وضع معنوی و حیات روحانی مردمان داشته است (پیشین: ۱۰۲۶). حسن ظن و همدلی پوپر نسبت به مارکس تا بدانجا کشیده می شود که می گوید به اعتقاد من، ایمان مارکس، ایمان به جامعه باز بود (پیشین: ۱۰۲۴) و این اعتراف بسیار بزرگی است نسبت به بنیانگذار خطرناک ترین جریان مخالف جامعه باز. البته پوپر این پارادکس را با جدا کردن حساب مارکس از مارکسیسم و پیروان آن (پیشین: ۸۵۹) تا اندازه ای از میان برده است. در عین حال این راهم ناگفته نمی گذارد که مسئولیت گمراهی دانشمندان در اتخاذ نگرش تاریخی به جای مهندسی اجتماعی، یکسره به عهده اوست (پیشین).

همدلی و همراهی دیگر پوپر با مارکس در

○ چند اندیشه و رویکرد سیاسی است که پوپر را پیش از هر چیز دیگر نگران کرده و او را واداشته است تا از بعضی از آنها با عنوان تند «دشمنان» یاد کند. از نظر او جدی ترین تهدیداتی که جهان متمدن و پیشرفته غرب با آن روبه رو بوده و همچنان نیز به صورت های دیگری با آن مواجه است، تاریخی گسری، آرمان گرایی، جباریت، کمونیسم، انقلابی گری، خشونت، کشورهای عقب مانده، حکومت عامه، روشنفکر بازی و حزب-محوری است.

○ آنچه باعث شده است پوپر تاریخی گری را به عنوان دشمن اصلی فلسفه خویش مطرح سازد، مخالفت او با هر گونه ضرورت و موجبیت تاریخی و اعتقاد به باز بودن آینده بشری است.

تحلیلی است که او از زیربنای اقتصادی تحولات سیاسی و اجتماعی ارائه می‌کند و می‌گوید که این تحلیل، گزارشی است مصاب از واقعیت تاریخی عصری که شاهد تأثیر انقلاب صنعتی بر اوضاع اجتماعی و به تبع آن بر انقلابهای سیاسی بوده است. پوپر حتی تعبیر مارکس از لیبرالیسم و دموکراسی به عنوان دولت «دیکتاتوری بورژواها» را به این دلیل می‌پذیرد که همچون او معتقد است بورژواهای نوظهور برای استثمار هر چه بیشتر فرودستان، سوءاستفاده‌های گزافی از آزادی کرده‌اند (بیشین: ۹۲-۳۰). اعتراض مارکس و افشای تبهکاری‌های سرمایه‌داری لگام گسیخته که با شعار رقابت برابری و آزادی، یک سده در برابر همه تلاش‌ها برای تصویب و اجرای قوانین کار ایستاد، نام او را در سلسله رهاندگان بشر جاودان کرده است (بیشین: ۹۱۳-۴). از نظر پوپر، خطای مارکس نه در تبیین و توصیف اوضاع و روند وقایع عصر خویش، بلکه در تصمیم و پیشگویی‌های اصالت تاریخی و پیامبرانه به اعصار بعدی بوده است؛ در عین حال نباید از نظر دور داشت که پیش‌بینی او درباره عدم امکان دوام سرمایه‌داری لگام گسیخته و ظهور اجتناب‌ناپذیر نوعی مداخله دولتی (از نظر او سوسیالیسم) درست بوده است (بیشین: ۱۰۱۳).

۱-۳. آرمان‌گرایی

«سعی برای ایجاد بهشت در این دنیا، بلااستثناء به برپایی جهنم انجامیده است.» (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۷۸) این شعار مشهور محافظه‌کاری بزرگ است که به قصد خلع سلاح رقیبی که در برهه‌ای از تاریخ بر امواج خروشان احساسات برانگیخته برخی از روشنفکران ناآگاه سوار شده بود و نظام محبوب او را تهدید می‌کرد، مطرح شد. پوپر در همین بیانیه کوتاه آرمان‌سوز که پس از آن کاربردهای بیشتتری در خاموش کردن آتش مبارزات آزادیبخش در کشورهای مستعمره و جهان سومی پیدا کرد، هم مروج نوعی خوش‌بینی ساده‌لوحانه و هم گونه‌ای بدبینی غرض‌آلود است: خوش‌بینی نسبت به شرایط حاکم بر جهان و روند ستم و سوی تحولات آن و نگرانی و بدبینی از بابت تلاش‌های منتهی به‌واژگون‌سازی این فرایندها و خارج کردن اوضاع از کنترل قدرت‌های مسلط بر

آن.

پوپر به این دلیل بار و بکردهای یوتوپینیستی و آرمانخواهانه در جوامع مخالف است که اولاً خطیرند؛ ثانیاً تحقق آنها دشوار و پُر هزینه است و ثالثاً به علت بالا رفتن سرعت تغییرات و عدم آمادگی آنها در پذیرش آن، به زودی به یک جریان متحجر بدل می‌شوند و در برابر درخواست‌های تغییر، از خود مقاومت نشان می‌دهند. او معتقد است که اساساً آرمانخواهی، انسان‌ها را دچار نوعی خودبتریبی، تعصب و تصلب می‌سازد و از دل آن نوعی تنگ‌نظری و سخت‌گیری در حق دیگران بیرون می‌آید (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۸۴). گذشته از آن، تعقیب آرمان‌های بزرگ، جامعه را با التهابها و رنج‌های فراوان روبه‌رو می‌کند (پوپر / فولادوند ۱۳۶۵: ۳۵۸) و این در حالی است که اساساً امکان شناخت واقعیت‌های گسترده برای ما وجود ندارد (بیشین: ۳۶۱) و پیچیدگی نظام اجتماعی به ما اجازه مداخله و اثرگذاری‌های گسترده را نمی‌دهد (بیشین: ۳۵۷).

آرمان‌هدایت انسان‌ها و نجات بشر از گمراهی و القای ارزش‌های والا، عموماً در تاریخ به بروز جنگ‌های مذهبی، تفتیش عقاید و سخت‌گیری و شکنجه انجامیده است و با تجاوز به خلوت انسان‌ها، مهمترین اصول اخلاقی زیر پا گذارده شده است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۷۸). از همین رو، پوپر با سپردن نقش ارشادی و مسئولیت اخلاقی به دولت‌ها مخالف است؛ چرا که گذشته از گسترش دامنه قوانین و تحت الشعاع قرار دادن مسئولیت‌های اصلی دولت، به تضییع اخلاق و تخریب مسئولیت‌های وجدانی افراد می‌انجامد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۲۹۲).

پوپر در برابر رده‌گونه مسئولیت اخلاقی و هدایتی برای دولت، بدین حد از آرمانخواهی رضایت می‌دهد که دولت‌ها بهتر است خود را موظف به مبارزه دائمی با رنج، بی‌عدالتی و جنگ بدانند تا القای ارزش‌های والا (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۷۸؛ ۱۳۶۵: ۳۵۶)؛ بهبود بخشیدن، جنبه فوری دارد، اما شاید خطرناک‌ترین اندیشه سیاسی، آرزوی کامل کردن و خوشبخت کردن انسان‌ها باشد. آرمان‌گرایی خط‌مشی‌ایست که به دنبال مفاهیمی انتزاعی مثل انسانیت، عدالت و

طبقه، انسان‌های ملموس را قربانی می‌کند (پوپر / وزیر ی ۱۳۸۰: ۱۷).

پوپر آرمان‌گریز که تشخیص مواضعش گاهی واقعاً دشوار می‌شود، به علت دلبستگی فوق‌العاده‌ای که به تجربه غربی حکومت دارد، درباره آن می‌گوید: جامعه باز، هم واقعیت است و هم آرمان (پیشین: ۵۱).

۱-۴. انقلابی‌گری

دلایل مخالفت پوپر با انقلاب و انقلابی‌گری را باید در مواضع او نسبت به مسئله خشونت و پی‌آمدهای ناخواسته اعمال و مهندسی‌های اجتماعی تمام‌گرا جست؛ اگر تأثیر رویکرد محافظه‌کارانه‌وی نسبت به اوضاعی را که در کل از آن راضی است و به روند آن خوش بین است در اتخاذ این موضع نادیده بگیریم.

پوپر بی‌برده می‌گوید که حاصل واژگونی‌های انقلابی و خشونت‌آمیز، دیکتاتوری است و کرامول، روسپیر، ناپلئون و استالین، نمونه‌های تاریخی آنند (پوپر / وزیر ی ۱۳۸۰: ۷۷). آرمان‌های انقلابی و حاملان آن همواره نخستین قربانیان خشونت‌ی بوده‌اند که خوددنیاد گذارده‌اند (پیشین: ۵۰). پوپر در حالی از هزینه‌های سنگین و جبران‌ناشدنی خشونت‌های سیاسی و انقلابی ابراز نگرانی می‌کند و درباره پی‌آمدهای ناخواسته و ناگوار آن دست به بزرگنمایی می‌زند که نسبت به خشونت دولتهای غربی در دوران استعمار، خشونت‌های نژادی رایج در آن جوامع و خاستگاه خشونت‌های غیر سیاسی و تبهکارانه بی‌تفاوت و ساکت است یا دستکم واکنش سختی از خود نشان نمی‌دهد (پیشین: ۴۳: ۵۳).

مهندسان اجتماعی تمام‌گرا در فرهنگ لغات پوپری، همان انقلابیون خشن بلندپروازی هستند که باخام خیالی‌های آرمانی خویش، هزینه‌های هنگفتی بر جامعه بار می‌کنند؛ هزینه‌ای که حتی در صورت موفقیت و نیل به پیروزی نیز به سادگی جبران‌شدنی نیست. از نظر پوپر، نوسازی و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه، نه ممکن است و نه حتی لازم (پوپر / آرام ۱۳: ۸)؛ او می‌گوید در حالی که از راه مهندسی اجتماعی تدریجی، می‌توان به اصلاحات دموکراتیک در جامعه دست زد، دیگر چه داعیه‌ای برای خشونت‌گری‌های سیاسی حاد است؟

(پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۱۹ و ۲۲).

این مدعای اخیر نشان می‌دهد که پوپر تا چه اندازه از واقعیت‌های جاری در کشورهای غیر غربی روزگار خویش غافل است یا با تعاف آگاهانه از ساخت‌های غیر دموکراتیک حاکم بر این جوامع و بن‌بست‌های سیاسی موجود بر سر راه هر نوع اصلاح در این گونه کشورها، به حفظ و استمرار مناسباتی که به سود غرب تمام می‌شود، کمک کرده است. چشم‌بستن بر چهره دیگری از واقعیات در این سوی جهان یا وجه دیگر واقعیات جهانی تا آنجا پیش می‌رود که راه حل رفع موانع و مشکلات ساختاری این نوع جوامع، به چارچوبه‌های معرفتی یا معرفت‌شناختی تقلیل پیدا می‌کند. پوپر به این پرسش مقدر که چرا در حالی که از حیث معرفتی چنان انتقادی و انقلابی و از حیث سیاسی و اجتماعی چنین محافظه‌کار است، این گونه پاسخ می‌گوید که این یک سوء تفاهم بد است؛ زیرا اتفاقاً رادیکالیسم معرفتی است که باعث می‌شود در عرصه عمل از خشونت و رادیکالیسم سیاسی پرهیز شود. مادر این روش با فرضیه‌ها و نظریه‌های بد طرفیم و آنها را بر می‌اندازیم، بی‌آن که نیازی به برانداختن صاحبان و مخترعان و حاملان آنها باشد. به همین روبروسی انتقادی و رادیکال نظریه‌ها، جایگزین نبرد خشونت‌آمیز میان صاحبان نظریات می‌شود (پوپر / وزیر ی ۱۳۸۰: ۶۸۷۰). پیشنهاد او این است که برای کاهش هزینه و جلوگیری از تلفات انسانی و خسارات غیر قابل پیش‌بینی، باید انقلاب‌های علمی جان‌نشین انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی شود (پیشین). به نظر می‌رسد که پوپر از درک مناسبات قدرت و منافع در جوامع و پیچیدگی‌های برخاسته از آن غفلت کرده است و این عوامل مهم اثرگذار در بروز انقلابات را ساده‌انگارانه به اختلاف نظرهای فلسفی و معرفتی تقلیل داده است.

البته پوپر تبصره‌ای نیز بر مواضع ضدانقلابی خویش زده است که نشان می‌دهد، چندان هم از ضرورت‌های ناگزیر اتخاذ راهکارهای انقلابی برای تغییر یک وضع کاملاً به بن‌بست رسیده، بی‌اطلاع و بیگانه نیست. می‌گوید، چنین نیست که من در همه حالات و شرایط مخالف انقلاب خشونت‌بار باشم؛ من هم مانند برخی از متفکران مسیحی قرون وسطی و دوران رنسانس که کشتن

○ پوپر، مارکسیست‌ها را مصداق تاریخی گران‌فعال معرفتی می‌کند و می‌گوید: مارکسیسم کامل‌ترین، خالص‌ترین و خطرناک‌ترین مذهب اصالت تاریخ است. تاریخی‌گران اجتماعی در نظریه پوپر کسانی هستند که به تاریخی بودن پدیده‌های اجتماعی قائلند و از همین رو با فرض همسانی روش شناختی علوم طبیعی و اجتماعی مخالفت جدی دارند.

این کشورها خوابیده است؟

۱-۵. خشونت و جنگ

علل مخالفت پوپر با خشونت را باید در دشمنی او با انقلابی‌گری و استفاده از راهکارهای خشونت‌آمیز در مطالبه تغییرات اجتماعی رادیکال جستجو کرد. این مسئله چندان برای او مهم است که در تعریف جوهری دموکراسی، آن را حکومتی معرفی می‌کند که تغییر آن مستلزم به کارگیری هیچ‌گونه اقدام خشونت‌آمیز نباشد.^{۱۴} خشونت از نظر او چندان قبیح و مذموم است که برای جلوگیری از ترویج و انتقال بدآموزی‌های آن به کودکان، بر لزوم اعمال کنترل و سانسور در رسانه‌های عمومی نیز صحنه‌می‌گذارد (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۷۵۶). با وجود این، حساسیت‌های پوپر درباره خشونت، در همین حد باقی می‌ماند و هیچ نقبی به عوامل نهفته در پس خشونت‌گرایی، مثل وجود نابرابری و تبعیض، رفاه‌زدگی و سرخوردگی از مصرف، هرج و مرج اخلاقی، سست شدن پیوندهای خانوادگی و اجتماعی و از دست رفتن هنجارهای مشترک در نظام اجتماعی مدرن نمی‌زند و به جای واکاوی علل بنیادی و مبارزه ریشه‌ای با آن، به تقبیح و تهمی‌سوری آن بسنده می‌کند و به سادگی مسئولیت همه رفتارهای خشونت‌آمیز در جوامع مختلف و موقعیت‌های اجتماعی گوناگون را به گردن تبلیغات مارکسیستی و مطالبات آرمانخواهانه می‌اندازد (پیشین: ۸۰-۱). در خوش‌بینانه‌ترین قضاوت باید گفت که پوپر از درک رابطه آشکار میان برخی از خشونت‌های اجتماعی با عوامل فرافردی آن مثل وجود «نابرابری»، «رفاه‌زدگی»، «افسار گسیختگی اخلاقی» و «ضعیف شدن پیوندهای اجتماعی» قاصر مانده است. او راهکار کاهش خشونت را تنها در مبارزه با خشونت می‌یابد و بس.

پوپر در ضدیتش با خشونت، یک مسیحی‌های تمام‌عیار نیست؛ بلکه معتقد است که باید با جنگ در برابر جنگ و با خشونت در برابر خشونت به مقابله برخاست (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۹۳). پوپر دستکم در دو موضع از کاربرد خشونت، پرهیزی از خود نشان نمی‌دهد: یکی هنگامی که بنیان یک حکومت دموکراتیک از داخل یا خارج مورد حمله و تعرض واقع شده باشد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹:

حاکمان جبار را جایز می‌شمردند، بر این باورم که واقعاً ممکن است در یک حکومت جابر و زورگو چاره‌ای جز این نباشد و لذا در چنین احوالی، انقلاب خشونت‌بار را باید موجه شمرد. به عبارت دیگر، خشونت‌گری انقلابی تنها در حکومت‌های جابر و زورگویی جایز است که امکان اصلاحات مسالمت‌آمیز را غیر ممکن ساخته‌اند و هدف آن نیز باید فراهم آوردن شرایطی باشد که چنین نوع اصلاحاتی در آن امکان‌پذیر گردد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۹۵۷-۸). او بلافاصله می‌افزاید که اگر انقلاب، هدفی بیش از سرنگونی حکومت جبار و فراهم آوردن بستری برای تحقق سازوکارهای اصلاحی در سر داشته باشد، خود با خطر تبدیل شدن به جباریت جدید مواجه است (پیشین).

یکی دیگر از علل مخالفت پوپر با انقلابی‌گری را باید در نگرانی‌های او نسبت به پی‌آمدهای ناخواسته اعمال بشری جست. چرا که از نظر پوپر، هر قدر کارهای انقلابی، متضمن پی‌آمدهای گسترده و عمیق‌تری باشد، کنترل و جبران نتایج پیش‌بینی نشده آن دشوارتر است (پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۱۵۱). باین که نگرانی پوپر از این بابت قابل‌درک است و استدلال او در بیان آن منطقی به نظر می‌رسد، اما همانند دلیل قبلی، قابل‌تعمیم دادن به هر شرایطی نیست؛ خصوصاً به موقعیت‌هایی که لزوم ایجاد تغییرات بنیادی، بسیار اجتناب‌ناپذیر شده و چاره دیگری برای انسان‌های درگیر در آن وضع باقی نمانده است یا فشار و سخت‌گیری چندان حاد و غیر قابل‌تحمل گردیده که حتی بر حسب محاسبات صرفاً عقلانی نیز مخاطرات انقلاب مقرون به صرفه شده است. اینها شرایطی است که خود پوپر نیز ایجاد تحولات بنیادی در آن را ترجیح می‌دهد. به عنوان مثال، آیا با اصلاح نظام شوروی سابق از راه مهندسی اجتماعی جزء به جزء، بیشتر موافق بود یا آن فروپاشی ناگهانی که رخ داد؟ پی‌آمدهای انقلاب آمریکا و فرانسه که او تلویحاً بر آنها در تغییر چهره جهان صحنه‌گذارده است (پیشین: ۱۵۳)، از چه راه دیگری جز یک تحول انقلابی می‌توانست حاصل شود؟ آیا در پشت مخالفت‌های پوپر با راهکارهای انقلابی که بعضاً امروزه به راهبرد ناگزیر برخی از کشورهای جهان سومی بدل شده است، نوعی نگرانی از بابت از دست رفتن منافع احتمالی غرب در

○ پوپر می‌گوید، کوشش ماسارکس برای رفع عاجل‌ترین و حادترین مسائل حیات اجتماعی عصر خویش صمیمانه بوده است. او اگر چه به خطرافت و پی‌شگویی‌های پیامبرانه‌اش درباره سیر تحولات تاریخ درست از آب در نیامد، اما چشمان ما را به روی برخی از واقعیات گشود.

۱۹۵۸) و دوم زمانی که يك حکومت جبار از قدرت و اختیارات خویش سوءاستفاده می‌کند؛ در این شرایط که قانونیت و مشروعیت چنین حکومتی خود به خود زائل شده است، شهر و ندان آن جامعه حق دارند و بلکه مکلفند در برابر اقدامات جنایت آمیز آن ایستادگی کنند. اقدام آنان در این شرایط، نه خشونت آمیز بلکه تدافعی است؛ زیرا به منظور نجات دموکراسی صورت گرفته است (پیشین).

پوپر با تجویز حق اعمال خشونت نسبت به دشمنان برای حکومت‌های دموکراتیک و دموکراسی خواهان از يك سو و با مطرح ساختن این فرض که ممکن است همواره تمایلات ضد دموکراتیک در مردم و حکمرانان به حالت کمون وجود داشته باشد از سوی دیگر، توسل به خشونت را که به لحاظ تئوریک نهی و از دست دشمنان دموکراسی خارج کرده بود، بر حسب مصالح و ضرورت‌های راهبردی، در اختیار متولیان و حامیان جامعه باز می‌گذارد و برای آنان مجاز می‌شمارد (پیشین: ۱-۹۷۰).

۱-۶. پوپرولیسم

پوپر، مدافع دموکراسی است؛ لیکن می‌گوید که تعریف و برداشت او با آنچه از ظاهر و ریشه یونانی این واژه فهمیده می‌شود، یکسره متفاوت است. بر حسب مضمون یونانی و برداشت شایع از این واژه، دموکراسی یعنی حکومت مردم؛ در حالی که از نظر او مهم‌ترین شاخصه دموکراسی نه «حاکمیت پیدا کردن» عامه مردم، بلکه سپردن «حق داورى» و «قدرت عزل مسالمت آمیز حاکمان» که همواره در هر نوع حکومتی، عده قلیلی هستند، به مردم است (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۴۰). به همین علت است که پوپر با دموکراسی‌های مشارکتی که بعضاً حق مداخله مستقیم بسیاری برای مردم قائلند، چندان موافق نیست؛ چرا که عامه مردم را برای حکومت کردن چندان لایق و کارآمد تشخیص نمی‌دهد؛ در حالی که آنان برای «انتخاب» نخبگان حکومتی، «ظارت و داورى» بر عملکرد ایشان و حتی «عزل و تعویض» آنها با استفاده از راهکارهای قانونی، مسالمت آمیز و دموکراتیک، بیشترین شایستگی و شاید صائب‌ترین قدرت تشخیص را دارند (پیشین).

لذا دموکراسی پوپری نیز همچون نظریه معرفت‌شناسانه‌اش که از بین دو سطح ایجابی و سلبی، مسیر سلبی و ابطالی را عملی و مؤثرتر تشخیص می‌دهد، نظریه ایست در باب چگونگی عزل و برکناری حکومت‌ها توسط حکومت‌شوندگان. بدین معنا که سطح ایجابی حکومت دموکراتیک، مانند هر حکومت دیگری، جولانگاه خبرگان و نخبگان سیاسی و اجتماعی است و مجال و امکانی برای عرض اندام و مداخله مستقیم و توده گیر عامه مردم باقی نمی‌گذارد. اما همچنان کسره نقض و ابطال نظریات علمی و فرضیات معرفتی را البته بار عایت اصول منطقی و ضوابط روش شناختی، به روی همگان گشوده است، راه نقد و ارزیابی و عزل نخبگان حکومتی نیز بار عایت قواعد دموکراتیک به روی مردم باز است و حق دارند قدرت خویش را همواره از این راه اعمال کنند.

تفسیر نخبه گرایانه و غیر پوپولیستی پوپر از دموکراسی تا اندازه‌ای برخاسته از اعتقاد معرفت‌شناختی اوست که معیار «تشخیص حقایق» را از «احراز حقوق» به درستی متمایز می‌کند. او می‌گوید این يك تصور خرافاتی و غیر عقلانی و يك ایدئولوژی خودمحرورانه و غیر اخلاقی است که بگوئیم اکثریت نمی‌تواند بر خطا باشد (پیشین: ۱۴۱). پوپر در توجیه علل تن دادن به این میزان از پوپولیسم حکومتی (یعنی قائل شدن حق عزل برای مردم) می‌گوید که مقصود ما این نیست که اکثریت همواره بر حق (یعنی صواب) است و حتی این را نیز نمی‌گوئیم که اکثریت معمولاً بر حق است؛ تنها می‌گوئیم که [آنها محققند] این روش غیر کامل، بهترین راهکاری است که تاکنون ابداع شده است (پیشین: ۱۵۸). بی‌اعتمادی پوپر به قدرت تشخیص مردم در سطح ایجابی را از این سخن پوپر می‌توان استنباط کرد که: هیچ اکثریتی هر قدر هم بزرگ باشد، صلاحیت کنار گذاردن این قاعده را ندارد (پیشین).

به نظر می‌رسد که پوپر بر خلاف مواضع قاطع ضد افلاطونی‌اش در طراحی جامعه باز، در بی‌اعتمادی به عامه و در پیش گرفتن مواضع محتاطانه در قبال توده‌های مردم، تا اندازه‌ای از دشمن خویش تأثیر پذیرفته و همچون افلاطون دچار نوعی نخبه گرایی سیاسی و معرفتی شده است و از خطری

○ پوپر آرمان‌گریز که تشخیص مواضعش گاهی واقعاً دشوار می‌شود، به علت دل‌بستگی فوق‌العاده‌ای که به تجربه غربی حکومت دارد، درباره آن می‌گوید: جامعه باز، هم واقعیت است و هم آرمان.

به نام ماهیت ایدئولوژیک پیدا کردن حکومت عامه سخن می گوید (پیشین: ۱۴۱).

۱-۷. روشنفکری

بی اعتمادی پوپر به پوپولیسیم و گرایشهای نخبه گرایانه اش، هیچ گاه او را دچار تب روشنفکر زدگی رایج در عصر او نکرد و اعتقادش به عقلگرایی انتقادی، هیچ گاه از او یک نقاد بی مسئولیت و خیال پرداز آرمانخواه که تحت تأثیر جریان روشنگری، بیشتر بر «عواطف» روشن اندیشی تا «عقلانیت» آن استوار باشد، پدید نیامورد. او روشنفکری رابی استثناء، سیاهچاله و دامگاه عصر خویش می شناخت (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۶۴) و بدان سخت بی اعتماد بود و اعتقاد داشت که روشنفکران غالباً دچار نوعی توهم خودبزرگ بینی اند و در عین گرفتار بودن در ذهنیت های بسته خویش، خود را از هر گونه پیشداوری و ذهنیت گرایی مبرمی دانند (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۴۹). این وصف پاکیزه و خودخواهانه ایست که این گروه اجتماعی از خود دارند و در حالی که دیگر گروه ها و اقشار اجتماعی را متأثر از خاستگاه طبقاتی خویش می خوانند، خود را فاقد لنگر گاه در سنت های پیش از خود می شناسند (پیشین).

روشنفکری و روشنفکران که بر حسب هیافت انتقادی و ابطالی پوپر، انتظار می رفت ارج و مقام بیشتری در مکتب او بیابند، هیچ گاه نتوانستند نظر مساعد او را به خویش جلب کنند. شاید مهم ترین دلیل این بی اعتمادی رانه در نفس روشنفکری، بلکه در نقش و جهت گیری غالب جریان روشنفکری عصر او باید جست. این جریان در عصر چیرگی اندیشه های چپ، جدی ترین تهدید برای غرب و به تعبیر پوپری، جامعه باز محسوب می شد و هنوز نیز جدی ترین تهدید بالقوه برای نظام مبتنی بر قدرت و سرمایه به شمار می آید. به همین علت است که می گوید آنها را به دلیل دشمنی شان با غرب و توهین به جهان آزاد هرگز نمی بخشد. کار و شعار آنها همیشه دروغ و غیر اخلاقی بوده است (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۴۸).

تیزی و تندمی تعابیر پوپر در مورد روشنفکری و روشنفکران و کاهش نیافتن و تعدیل نشدن آن حتی در زمان هایی که غرور و مڈر روشنفکری^{۱۵} در غرب فروکش کرده بود و احزاب و روشنفکران چپ

اروپایی و آمریکایی دیگر تهدیدی جدی به حساب نمی آمدند، گویای شدت انزجار او از این پدیده و فراتر رفتن مسئله از یک احساس تهدید و نگرانی صرف است. او می گوید: مارو شنفکران، وحشتناک ترین زبان هارا به بار آورده ایم؛ کشتار جمعی به نام یک اندیشه، یک آموزه و یک نظریه. این، کار ماست؛ اختراع ماست؛ اختراع روشنفکران است؛ هر چند که با نیت خیر انجام داده ایم؛ اما ما مردم را نسبت به یکدیگر تحریک کرده ایم (پیشین: ۱۴۳). روشنفکران دچار ذلت هایی چون خود بینی و پندار خود بر تریبی و فضل فرشی و بطلانند... ما غالباً به خود نمایی می پردازیم و میازانی که قابل فهم نیست، به شرط آن که بر شنوندگان اثر چشمگیری بگذارد، سخن می گوئیم؛ زبانی تخصصی و ساختگی که از آموزگاران هگلی خود به ارث برده ایم (پیشین: ۱۴۴).

۱-۸. دیگر دشمنان جامعه باز

جامعه باز، دشمنان دیگری هم دارد که پوپر آنها را نیز بر نمی تابد و در فصول و حجم های مختلف به آنها پرداخته است؛ ما نیز در حد اشاراتی که بحث را از موضوع و قالب اصلی خویش دور نسازد، به بعضی از آنها خواهیم پرداخت.

در سراسر نوشته های سیاسی-اجتماعی پوپر که شرحی است از مقابله های نظری با دشمنان جامعه باز، و وصف دو منازعه بیش از دیگر منازعات آب و تاب پیدا کرده است؛ یکی آنجا که مسئله تاریخی گری مطرح می شود و دیگری جایی که پای توالتیاریسم به میدان می آید. سبب اصلی نقار او با این دو دشمن قدر نیز در آن است که یکی «اختیار» و دیگری «فردیت» انسان را منکوب می کند. پوپر در برابر این دو دشمن غدار انسان و آزادی، آینده باز و لیبرالیسم را می نشاند. لیبرالیسم از نظر او، مخالفت با شکل گیری هر نوع قدرت مطلقه و مشخصاً قدرت برتر «دولت» و «جماعت» است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۶: ۷۵۸-۶۱). او در ابراز نگرانی از خطر اقتدار طلبی و تمام گرایی دولت های مطلقه می گوید: با این که من چندان با سیاست آزاد گذاشتن کامل آموزگاران در امر تعلیم و تربیت موافق نیستم، اما این سیاست را به مراتب برتر از خط مشی ای می دانم که در آن، دولت نقش اقتدار گرایانه و مرجعیت طلبانه ای در شکل بخشیدن به اذهان مردم و نظارت بر تعلیم علوم

○ پوپر در حوالی از هزینه های سنگین و جبران ناشدنی خشونت های سیاسی و انقلابی ابراز نگرانی می کند و درباره پی آمدهای ناخواسته و ناگسوار آن دست به بزرگنمایی می زند که نسبت به خشونت دولتهای غربی در دوران استعمار، خشونت های نژادی رایج در آن جوامع و خاستگاه خشونت های غیر سیاسی و تبهکارانه بی تفاوت و ساکت است یا دستکم واکنش سختی از خود نشان نمی دهد.

به عهده می‌گیرد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۵: ۳۱۸).

دفاع از فردیت و پاسداری از آزادی، اختیار و خلاقیت انسانی را پوپر از راه مخالفت با عوامل تحدیدکننده آن، مانند دولت‌گرایی و جامعه‌گرایی، دنبال کرده است. برای نمونه، بخشی از مخالفت‌های پوپر با اندیشه‌های افلاطونی مربوط به همین نگرش انداموار و کل‌گرایه دولت و جامعه است. او می‌گوید: تلقی افلاطون از دولت، سخت اندامواره‌ای و شخصیت‌وار است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۱۳۵).

افلاطون یک جمع‌گرا و کل‌گراست و از یگانگی در برابر تنوع و تکثر دفاع می‌کند و جز مراد کل منحل می‌سازد و می‌گوید: شما به خاطر کل آفریده شده‌اید، نه کل به خاطر شما (پیشین: ۱۳۴). پوپر اصالت روانشناسی استوارت میل را هم تاجایی می‌پذیرد که به فردگرایی در برابر جامعه‌گرایی کمک‌کننده بیشتر آن را در خدمت تاریخی‌گری می‌شمارد و با آن به مخالفت برمی‌خیزد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۸۷۳).

پوپر در عین حال مراقب است که در حمایت از فردگرایی در برابر جمع‌گرایی، متهم به دفاع از خودمحوری و خودخواهی انسانی نگردد؛ از این رو تلاش دارد تا در تلقی شایع درباره یکی دانستن فردیت و خودخواهی از یک سو و اصالت جمع و دگرخواهی از سوی دیگر تردید بیفکند؛ لذا می‌گوید: هیچ نسبت ضروری میان فردگرایی و خودخواهی وجود ندارد و شاهد مثال آن هم تمدن غربی است که شالوده‌اش بر پایه اصالت فرد همراه دگرخواهی استوار است و این نیز از آموزه محوری اخلاق مسیحی گرفته شده است که: همسایه خود را دوست بدار، نه قبیله خود را (پوپر / فولادوند ۱۳۶۵: ۷-۲۷۶).

بر فهرست بلندبالای دشمنی‌های پوپر، گذشته از تاریخی‌گری و توتالیتراریسم و کل‌گرایی، ثبات‌گرایی و قبیله‌پرستی و ناسیونالیسم و رمانتیسیسم را نیز باید افزود. یکی از خطاهای نابخشودنی افلاطون که او را حتی از جرگه تاریخی‌گران خوش‌بین خارج می‌کند و با هر اکلیتیان قرین می‌سازد^{۱۴}، اعتقاد او به شربودن تغییر و ایزدی بودن سکون و ثبات است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۷۴). این را از نظریه مثل‌وی که کمال‌هر چیز را در مثال‌اعلای آن در آسمان می‌داند و تجلیات و تماثلاتش در عالم ماده را جلوه‌های ناقص و دور افتاده از اصل آن می‌شناسد، می‌توان دریافت.

قبیله‌پرستی یکی دیگر از مقولاتی است که پوپر با آن به دشمنی برخاسته و برخی از جریانهای نامقبول تاریخی را به آن منتسب کرده است. قبیله‌پرستی که مهم‌ترین چهره آن در یونان باستان و دولت شهر اسپارت ظهور یافت از یک سو در برابر امپراتوری و از سوی دیگر در برابر فردگرایی قرار می‌گیرد. پوپر معتقد است که امپراتوری خواهی و جهان‌وطنی (cosmopolitanism) عصر دموکرات‌ها در یونان باستان، بیشتر به فردگرایی مدد می‌رساند تا قبیله‌گرایی افلاطونی و ناسیونالیسم هگلی (پوپر / فولادوند ۱۳۶۶: ۷۱۷). به نظر او، عقیده قوم‌پرگزیده نیز صورت دینی و متأخرتر همان قبیله‌پرستی کهن است که بعدها از طریق هگل، گوینو و مارکس به یک ملت خاص، نژاد خاص و طبقه خاص تسری پیدا کرد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۳۱-۲: ۱۳۶۶: ۸-۷۳۶).

بی‌اعتقادی پوپر به رمانتیست‌ها از اعتقاد سخت‌اوبه عقل‌گرایی برمی‌خیزد و مزیت آن را در رعایت بی‌طرفی و انصاف می‌داند و معتقد است که پیوند میان مسلک عقلانی با بشر دوستی، به مراتب مستحکم‌تر از هر مکتب دیگری است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۸۲). او می‌گوید: حتی عشق راستین برخاسته از شور و هیجان معنوی نیز به سمت نقض بی‌طرفی، رواداری تعصب و تبعیض و دامن‌زدن به ستیز میل دارد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۶: ۷۵۲: ۷-۱۰۷۶).

پوپر، روسورماتیک‌های قرن نوزدهم را از این بابت که آدمی را موجودی سراسر خردپیشه و عقل‌محور نمی‌شناسند، مورد سرزنش قرار می‌دهد و حتی آنها را به داشتن مقاصد سیاسی خاص متهم می‌کند و هگل خردگرا را نیز به علت تأکیدش بر عنصر شور و هیجان، مورد عتاب قرار می‌دهد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۶: ۷۵۳). پوپر در عین حال اذعان می‌کند که اعتقاد ندارد همه انسان‌ها همواره عاقلند؛ انسان‌ها، ندرتاً عاقلند (پوپر / وزیر ۱۳۸۰: ۵۲). او این راه می‌پذیرد که جامعه کاملاً عقلایی هم وجود ندارد، هر چند همواره جامعه‌ای عقلایی‌تر از جامعه موجود، محتمل است (پیشین: ۵۴). و بالاخره همانند یک رمانتیک عاقل می‌گوید: محبت نمی‌تواند مبنای اداره نهادهای حکومتی باشد و عقل نیز به تنهایی نمی‌تواند جامعه را حفظ کند (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۷۷).

○ پوپر به این پرسش مقدر که چرا در حالی که از حیث معرفتی چنان انتقادی و انقلابی و از حیث سیاسی و اجتماعی چنین محافظه‌کار است، این گونه پاسخ می‌گوید که این یک سوء تفاهم بد است؛ زیرا اتفاقاً رادیکالیسم معرفتی است که باعث می‌شود در عرصه عمل از خشونت و رادیکالیسم سیاسی پرهیز شود.

پوپر سلسله غیر عقل گرایان را تا عصر جدید نیز تعقیب کرده است و عرفان گرایی را روشنفکر مآبی غیر عقلانی بآپ روز شده می نامد و آن را بیماری فکری روزگار مآقلمداد می کند (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۹۱). او برای این که نشان دهد، سبب مخالفتش با چهره هایی چون وایتهد و توین بی، صرفاً به علت عقل گریزی یا عقل ستیزی آنان است، می گوید که هیچ عنادی با عرفان دینی ندارد و حتی حاضر است برای جلوگیری از طرد شدن آن، در صف مقدم دفاع از آن بایستد (بیشین: ۱۱۰۵: ۷).

۲. رهپویه های پوپر

۲-۱. لیبرالیسم تعدیل شده

لیبرالیسم پوپری را باید یک لیبرالیسم تعدیل شده قلمداد کرد؛ چرا که آنقدر تبصره و شرط بدان افزوده که آن را از یک لیبرالیسم ناب و کامل دور ساخته است. فاصله گرفتن پوپر از ایده دولت حد اقلی و دادن جواز برخی مداخلات البته نهادی و قانونمند به آن، قائل شدن برخی محدودیت های فراتر از حد مورد انتظار لیبرالی برای آزادی و مربوط ساختن آن با پذیرش مسئولیت های اخلاقی و اجتماعی، خودداری از پذیرش نسبت معرفتی و حتی ارزشی و گسستن پیوند التزامی و ربط منطقی میان حقیقت و اکثریت، مخالفت با سپردن همه امور به ساز و کار بازار، اخلاق گرایی و ارائه تعابیر نو عدوستانه از فردگرایی و بالاخره توجه گریز پذیر بودن اعمال زور و لزوم تقویت نیروهای نظامی برای رویارویی با تهدیدات، برخی از تنازلات و تعدیل های چشمگیری است که بر اندیشه لیبرالی وارد کرده است. شاید آمادگی پوپر در وارد کردن بعضی تعدیل و تنازلات بر تئوری و تجربه لیبرال دموکراسی را بتوان به حساب خط مشی «درس گیری از اشتباهات» (پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۳۲) او گذارد؛ اما بی گمان با اصول ابطالی او هیچ انطباقی ندارد.^{۱۷}

۲-۱-۱. تجویز مداخله دولت:

با این که موضع پوپر در قبال دولت های تمام گرا، خیر خواه و حد اکثری روشن است، اما چنین نیست که بتوان او را در منتهی الیه گرایش های لیبرالی مدافع دولت های حد اقلی قرار داد. برخی از وظایفی که در

نوشته های ایجابی اش برای دولت در قبال جامعه و آحاد آن بر شمرده است، موجب نگرانی لیبرال های ارتدکس شده و مسئله روگردانی از اصول لیبرالیسم از سوی پوپر را مطرح ساخته است. نقش صیانتی که پوپر برای دولت نسبت به شهر و ندان در برابر سوء استفاده کنندگان از قدرت اقتصادی قائل است (پوپر / وزیری ۱۳۸۰: ۴۲)، مستلزم اقدامات و تمهیداتی فراتر از سیاست های حتی دولت رفاه است. نقشی که نهادهای سیاسی در این مسئله باید به عهده بگیرند از نظر پوپر چنان مهم و جدی است که در مقدمه کیسیت هامی گوید: آنان امکانات سیاست و نقش مرکزی آن را در پیشبرد اصلاحات اجتماعی نادیده گرفته بودند (بیشین). پوپر می گوید: اگر دولت خود را فقط حامی حقوق مالکیت بداند، اقلیت بهره مند، به بهره کشی آزادانه از اکثریت خواهند پرداخت. پس دولت باید از راه ایجاد نهادهای اجتماعی و یاتکیه کردن به قدرت قانونی خویش، از استثمار فردستان جلوگیری کند (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۹۱۸). او برای تحقق این وظیفه خطیر حتی به ضرورت داشتن سیاست های برنامه ای که یک خط مشی ضد لیبرالی در حوزه اقتصاد است، متوسل می شود و می گوید: می توان برای حمایت از ضعفای اقتصادی، برنامه های سیاسی عقلانی نوشت و اجرا کرد (بیشین: ۹۱۹). نباید گذاشت که از کارگران به علت شدت نیازشان به کار، آزادانه سوء استفاده شود (بیشین: ۹۱۸). عقیده او درباره ضرورت پذیرفتن سرپرستی و حمایت از حقوق صغار و ضعیفان، شأن پدرسالارانه (Patriarcal) حکومت را ولو به دلایل اخلاقی، احراز و اثبات می کند (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۳۱). او در این باب حتی به مفاهیمی چون «خیر خواهی» متوسل می جوید که برای لیبرال هایی چون کانت و میل نگران کننده و بی معنا بود (بیشین: ۱۲۵: ۶).

پوپر افزون بر نقش صیانت، برای دولت لیبرال، نقش هدایتی نیز قائل است و این از مهم ترین دغدغه های همیشگی وی درباره تعلیم و تربیت نسل آینده و تأثیر رادیو و تلویزیون بر کودکان است. او که حکومتی را دموکراتیک می داند که دولت در آن برای خودش نقش فرهنگی و هدایت از بالا قائل نباشد، بلافاصله نگرانی خود را از وضع فرهنگی و آموزشی مردم چنین جامعه ای ابراز می دارد و می گوید: باید به

○ آیا در پشت مخالفت های پوپر بارها کارهای انقلابی که بعضاً امروزه به راهبرد ناگزیر برخی از کشورهای جهان سومی بدل شده است، نوعی نگرانی از بابت از دست رفتن منافع احتمالی غرب در این کشورها نخواهیده است؟

نظام تعلیم و تربیت مسئولانه‌ای دست‌زد (پیشین: ۱۳۶۹). پوپر اذعان می‌کند که تربیت نسل‌های آینده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (پوپر / علی آبادی ۱۳۶۹: بیست و یکم) و از لزوم نظارت دولت بر امر آموزش و پرورش به منظور تربیت جوانانی که در آینده از آزادی خویش به خوبی بهره‌بردارند، سخن می‌گوید (پوپر / فولادوند ۱۳۶۵: ۲۹۰). البته فرض نظارت و کنترل دولت بر امر آموزش و پرورش نسل جدید را با این شرط می‌پذیرد که مراقبت شود تا نظارت بیش از حد دولت در این کار به تلقین و تبلیغ که روح استقلال را در دانش آموزان از بین می‌برد، نینجامد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۵: ۲۹۰: ۱۳۶۹: ۱۱۳۵).

ساز و کار حاکم بر رسانه‌های بصری در غرب، جلوه‌بارزی است از لیبرالیسم فرهنگی الگوگیری شده از لیبرالیسم رایج در حوزه اقتصاد و اتفاقاً همین مسئله است که برخلاف انتظار، پوپر را همچون یک پیرو مکتب فرانکفورتی، آن‌هم از نوع مارکوزه‌ای آن، برآشفته و نگران ساخته است و می‌گوید: تلویزیون را باید به یک ابزار فرهنگی تبدیل کرد و این، البته کاری است بس دشوار (پوپر و کندری / شهیدی مؤدب ۱۳۷۴: ۱۸). او به جسد نگران آن است که سه تلویزیون‌های رقیب، اهداف آموزشی و اخلاقی را قربانی منافع اقتصادی خویش کنند و برای جذب مخاطبان بیشتر، به سمت تولید و عرضه برنامه‌های بی کیفیت، مهیج و مخرب بروند (پیشین: ۱۹) او خشونت، سکس و هیجان را ابزارهای ناشایستی در دست تولیدکنندگان تلویزیون می‌بیند (پیشین: ۲۲) و با اصطلاحی که برای اندیشه‌های لیبرالی نامفهوم است، می‌گوید: برنامه‌های هیجانی تلویزیون به ندرت خوبند^{۱۸} (پیشین: ۱۸۹). پوپر با نظر جان کندری که معتقد است سخت‌گیری و کنترل رسانه‌ها با دموکراسی مغایرت پیدا می‌کند، مخالف است (پیشین: ۲۴) و می‌گوید: ویژگی اساسی دموکراسی، تحت کنترل در آوردن قدرت سیاسی برای جلوگیری از دیکتاتوری است؛ تلویزیون هم که امروزه به یک قدرت فائقه بدل شده است، باید تحت کنترل قرار گیرد و وقتی که به کنترل در نیاید، دموکراسی و مدنیت در خطر خواهد افتاد (پیشین: ۲۷-۸: پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۰۰). پوپر در واقع به چیزی در حکومت لیبرال مورد نظر خویش توصیه

می‌کند که منفورترین و آزه‌برای بنیانگذاران لیبرالیسم و حتی پیروان خود اوست: اعمال سانسور در تلویزیون برای جلوگیری از آلودن محیط‌های سالم خانوادگی^{۱۹} (پوپر و کندری / شهیدی مؤدب ۱۳۷۴: ۴-۲۳). تز دولت هدایتی پوپر به ناگزیر از دولت کنترلی سر در خواهد آورد و توجه آن نیز مخالفت او با هر قدرت کنترل‌ناپذیر، اعم از سیاسی، اقتصادی و خصوصاً رسانه‌ایست (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۵-۹۲۴). پوپر از این که جامعه باز بجهت دست‌نکولوژیست‌ها و گردانندگان رسانه‌های جمعی شود، نگران است و می‌گوید: اقدامات زیادی برای کنترل آنها می‌توان صورت داد، بی آن که به سانسور و تحدید آزادی بینجامد (پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۲۵۴).

پوپر با درک برخی اطلاق‌نگری‌های القاء شده از سوی لیبرال‌هایی که از یک نظریه ذاتاً نقصان‌پذیر، یک مکتب متصلب و نقدناپذیر ساخته‌اند، دست به تعدیل‌ها و تجدید نظرهای مهستی در ایده‌های لیبرالیستی می‌زند. مؤثرترین گام او در مخالفت با وضعی بر داشته می‌شود که آن را «سرمایه‌داری لگام گسیخته» نامیده است. پوپر از تجربه ناخوشایند جوامی که در قرون هیجده و نوزدهم با این الگو اداره شده‌اند، پارادکس نهفته در قرانت افراطی و ناب لیبرالی را تشخیص می‌دهد و به صراحت عنوان می‌کند که اگر خواستار تضمین آزادی [های سیاسی و اجتماعی] هستیم، باید بخواهیم که «مداخله اقتصادی بر نامرئز شده دولت»، جای «آزادی اقتصادی نامحدود» را بگیرد؛ باید بخواهیم که نوعی مداخله‌گری اقتصادی، جانشین سرمایه‌داری لگام گسیخته شود (پیشین: ۹۱۸). او می‌افزاید: مداخله‌گری به شیوه دموکراتیک، گام‌های بلندی برای کنترل سرمایه‌داری لگام گسیخته برداشته است^{۲۰} و اتفاقاً همین اقدامات، نظام کاپیتالیستی غرب را از فروپاشی پیش‌بینی شده مارکس، نجات داد^{۲۱} (پیشین: ۱۰۰۶). با وجود این، پوپر هیچ‌گاه احتیاط بر خاسته از گرایش لیبرالی خود را از دست نمی‌دهد و همچنان بزرگ‌ترین خطر مداخله‌گری دولت را افزایش قدرت و گسترش دیوانسالاری آن می‌داند (پیشین: ۱۰۱۴).

۲-۱-۲. بدبینی نسبت به تحرُّب:

پوپر با هر عاملی که باعث شود قدرت تشخیص،

○ در خشونت بینانه‌ترین قضاوت باید گفت که پوپر از درک رابطه آشکار میان برخی از خشونت‌های اجتماعی با عوامل فرافرادی آن مثل وجود «نابرابری»، «رفاه‌زدگی»، «افسار گسیختگی اخلاقی» و «ضعیف شدن» پیوندهای اجتماعی «قاصر مانده است. او راهکار کاهش خشونت را تنها در مبارزه با خشونت می‌یابد و بس.

بداندند و این، آزادی عمل، آزاداندیشی و استقلال نمایندگان و مسئولیت پذیری آنان را کاهش می دهد. پوپر می گوید که این خصلت در نمایندگانی که با آرای مستقیم مردم به پارلمان می روند، بیشتر از نمایندگان حزبی یافت می شود (پیشین: ۱-۱۶۰).

۴. این نظام با امتیازاتی که برای احزاب قائل می شود، به افزایش شمار آنها کمک می کند و افزایش شمار احزاب، برخلاف ظاهر فریبنده و تکثر گرای آن، اساساً آسیب زاست؛ چرا که موجب شکسته شدن آراء و به قدرت رسیدن حکومت های ائتلافی می شود. پوپر معتقد است که دولت های ائتلافی نوعاً حکومت هایی ضعیف، متزلزل و مصالحه گرا هستند (پیشین: ۱۶۲)؛ ضمن این که با توزیع و تجزیه مسئولیت ها، اصل مسئولیت پذیری و پاسخگو بودن دولت هم، مخدوش و لوٹ می شود (پیشین: ۴۱-۱۳۹).

برای عقل گرای انتقادی، آنچه اهمیت دارد، قدرت حساب کشی مردم و مشخص بودن مسئولیت هر عامل و کار گزار در قبال تصمیم گیری های غلط و عملکردهای ناقص و نادرستی است که بر عهده دارد. به همین خاطر است که می گوید: روز انتخابات، یوم تبلی السرائر است و روز دلاوری و تصمیم گیری جدید مردمی است که می خواهند بر حسب ارزیابی عملکرد دوره پیش احزاب، به آنها رأی دهند. اما «تعدد احزاب» و باگیری «دولت های ائتلافی»، مواعی است که اجازه نمی دهد آثار تغییر آرای مردم در دوره جدید به خوبی نمایان گردد (پیشین: ۱۶۳).

۳-۱-۲. قائل شدن حدودی برای آزادی:

پوپر در نوشته های سیاسی-اجتماعی خویش از چیزی به نام «پارادکس آزادی» یاد کرده است که خود، مبنایی شده است برای تجویز برخی محدودیت ها برای آزادی. پارادکس آزادی، همان چیزی است که مخالفان لیبرالیسم سال ها به آن بر ضد اندیشه های لیبرالی استناد می کردند و منظور از آن، این است که آزادی نامحدود و کنترل نشده، به زودی به ضد خود بدل می شود؛ لذا دولت ها موظفند که «آزادی فرد» را به محدوده «آزادی همگانی» محدود کنند (پوپر / فصولا دوند ۱۳۶۹: ۹۱۷). پوپر به شیوه های مختلف و در متن های متفاوت متعرض این

انتخاب و آزادی عمل انسان محدود و مسئولیت های فردی مخدوش شود، مخالفت و آن را ضد دموکراسی قلمداد کرده است؛ حتی اگر آن بدیده، زاینده و همبسته جوامع دموکراتیک باشد. این گونه نقد ها و تردید افکنی های جسورانه درباره برخی از ساخت های نهادینه و قواعد رایج در جوامع مدرن، مؤید پای بندی سخت پوپر به عقلانیت انتقادی خویش است.^{۲۲}

تشدید و ایستگی های حزبی که فرد را در ابتدا با حزب و سپس با مردم مرتبط می سازد و ترویج حزب گرای شدید در جوامع مدرن که به «نظام وحشتناک حزبی» می انجامد و موجب به فراموشی سپرده شدن مصالح مردم در قبال حفظ منافع حزبی می شود (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۷۸)، از نگرانی های جدی پوپر در باب دموکراسی لیبرال است. ظاهراً همین قبیل عناصر مخل و بی آمدهای نامنتظر است که او را با همه تعلق خاطرش به این تجربه برتر غربی، واداشته است تا اقرار کند که ممکن است نظام دموکراسی بایک نظام کمال مطلوب، فاصله زیادی داشته باشد (پیشین: ۱۵۸) و بیفزاید که: هنوز به یک نظام دموکراتیک غیر حزبی دست پیدا نکرده ایم، اما اثر احزاب را باید کاهش داد (پیشین: ۱۶۱). پوپر چهار نقد اساسی به «نظام انتخاباتی کرسی به نسبت آراء» دارد که از جدی ترین چالش های پیش روی دموکراسی های حزبی و پارلمانی است:

۱. در این نظام انتخاباتی، نقش احزاب به بهای کاهش نقش مستقیم مردم، افزایش می یابد. پوپر می گوید نظرات احزاب که نمایندگان مجالس را انتخاب می کنند با نظرات شهروندان عادی تفاوت دارد؛ چرا که آن نظرات عمدتاً از جنس ایدئولوژی هاست (پیشین: ۱۹۵-۶۰).

۲. این نظام، اجازه می دهد که احزاب کوچک، سهم و نقشی بیش از آنچه حقیقتاً مستحقش هستند، به دست آورند؛ خصوصاً آنجا که شکسته شدن آراء، تشکیل دولت های ائتلافی را الزام آور می سازد. پوپر به همین دلیل ساخت های دو حزبی را برای قبول مسئولیت و پاسخگویی، مفیدتر ارزیابی می کند (پیشین: ۴۱-۱۳۹؛ ۱۶۴-۶).

۳. نظام انتخاباتی کرسی به نسبت آرای احزاب باعث می شود که نمایندگان خود را بیش از مردم که رأی دهندگان اصلی هستند، در قبال احزاب مسئول

○ تفسیر نخبه گرایانه و غیر پوپولیستی پوپر از دموکراسی تا اندازه ای برخاسته از اعتقاد معرفت شناختی او است که معیار «تشخیص حقایق» را از «احراز حقوق» به درستی متمایز می کند. او می گوید این یک تصویر خرافاتی و غیر عقلانی و یک ایدئولوژی خود محورانه و غیر اخلاقی است که بگویم اکثریت نمی تواند بر خطا باشد.

مسئله شده است و در این باره حساسیت‌هایی بیش از يك متفکر لیبرال از خود نشان داده است. در درس این قرن می‌گوید: پوپر آزادی بی‌قید و شرط، نافی آزادی است (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۷۵)؛ زیاده‌روی در آزادی، مثل زیاده‌روی در اعمال قدرت از سوی دولت، حکم يك آسیب‌رآدارد. آزادی بیان و آزادی مطبوعات را می‌توان با نشر اکاذیب و تحریک به طغیان مورد سوء استفاده قرار داد. مابیه آزادی نیاز داریم تا از سوء استفاده‌های حاکمیت جلوگیری کنیم و به حاکمیت نیاز داریم تا از سوء استفاده از آزادی جلوگیری کنیم (پیشین: ۱۲۲). و در جستجوی ناتمام می‌گوید که تساهل بی‌حد و مرز بالاخره به ناپودی آن می‌انجامد... اگر برای دفاع از چنین جامعه‌ای در قبال حملات دشمنان اقدام نشود، تساهل و اهل تساهل، هر دو از میان می‌روند (پوپر / علی آبادی ۱۳۶۹: چهارده). شاید مهم‌تر از تصریحات فوق، اعتنای او به جنبه دیگری از مسئله است که شاید برای کسانی که با اتکای به اندیشه‌های پوپر، حق و تکلیف را از هم جدا می‌کنند و نسبت پارادکسیکال میانشان برقرار می‌سازند، جالب توجه باشد. او حق بهره‌مندی از آزادی را در گرو قبول مسئولیت قرار می‌دهد (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۷۵).

پوپر، به عنوان يك لیبرال، در ترجیح یا تقدم آزادیخواهی بر مساوات طلبی، پاسخ‌های مورد انتظاری داده و حتی ادعا کرده است که ترکیب آزادی و سوسیالیسم، رؤیایی بیش نیست (پیشین: ۳۱)؛ در عین حال نمی‌توان و نباید از نظر دور داشت که در مورد نشانی‌های میان آزادی و مساوات، منظور او بیشتر، مساوات تحمیلی در نظام‌های کمونیستی بوده است تا عدالت که بستر و زمینه‌ساز تحقق آزادی‌های واقعی است.

۲-۱-۴. افزودن چاشنی‌های ارزشی و اخلاقی: در لابلای نظریات و موضع‌گیری‌های پوپر در باب جامعه مطلوب، برخی دلگرائی‌های اخلاقی و توصیه‌های ارزشی وجود دارد که چندان بامبانی لیبرالی و عرفی او سازگار نیست. پوپر گاهی از ادبیات و اصطلاحاتی استفاده می‌کند که هیچ انطباقی با مفاهیم رایج لیبرالیستی ندارد و از نظر لیبرال‌های معرفتی و ارزشی، در زمره واژگان بی‌معنا قرار می‌گیرد. حمایت از «ارزش‌های

«اخلاقی» در جامعه (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۳۱)، «وظیفه اخلاقی» (پیشین: ۷۷)، «نیت خیر» (پیشین: ۱۲۲؛ پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۹۰)، «تربیت» کودکان (پوپر و کندری / شهیدی مؤدب ۱۳۷۴: ۱۸۹)، «خانواده سالم» (پیشین: ۲۳-۴) و «دستگیری از ضعفا» (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۷۸) از جمله مفاهیمی است که ارزش‌گذاری به آنها، مستلزم وجود عقاید و اصول ارزشی فراگیر و مشترک انسانی است؛ چیزی که با نسبی‌گرایی معرفتی و ارزشی حاکم بر اندیشه‌های لیبرالیستی نمی‌خواند و معلوم نیست که پوپر بر اساس چه معیار و با استناد به کدام مبانی عقیدتی، با خشونت، اعتیاد، سکس و فساد و انحطاطی که تلویزیون بدان دامن می‌زند، به مخالفت برخاسته و آنها را موجب انحطاط اجتماعی خوانده است (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۳۴: ۱۰۱). یا چرا «ماده‌گرایی مفرط» و «خودخواهی» را که برخاسته از فردگرایی مؤثر در ساز و کار اقتصاد لیبرالیستی است، مذموم می‌شمرد و آنها را پس‌مانده‌های اندیشه‌های مارکسیستی می‌داند (پیشین: ۸۱). چه چیزی در جوامع اروپایی، خارج از چارچوب‌های لیبرالی در حال وقوع است که او را از بابت انحطاط اخلاقی اروپا، نگران ساخته است (پیشین: ۱۰۲)؟ کدام اصل لیبرالیستی، مارا از تسری بخشیدن ساز و کار بازار به عرصه آموزش و فرهنگ باز می‌دارد که او به مخالفت با آن پرداخته است و بر تقویت کنترل دولت در این زمینه‌ها تأکید می‌کند (پیشین: ۷۵)؟ این که پوپر بر امکان بحث نقادانه راجع به قوانین، سنن و آداب و فرهنگ جوامع مختلف صحه می‌گذارد و معتقد است که اعتقاد به نسبت فرهنگی و اسطوره‌چارچوب، نباید مانع از این کار شود (پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۱۰۴-۵)، بایستی از برداشت‌های لیبرالی از مقوله فرهنگ مغایرت دارد.

پوپر خود نیز واقف است و اذعان می‌کند که برخی از نگرانی‌های اخلاقی وی در باب تربیت کودکان که به توصیه‌هایی برای اعمال کنترل و سانسور بر نامه‌های تلویزیونی (پیشین: ۳۴: ۷۴) و سالم‌نگه داشتن محیط‌های خانوادگی (پوپر و کندری / شهیدی مؤدب ۱۳۷۴: ۲۳-۴) انجامیده است، هیچ مبنا و فحوای لیبرالی ندارد (پیشین: ۷۷).

فردیت مورد نظر پوپر که به عقیده او هیچ تعارضی با نوع دوستی و دگرخواهی ندارد (پوپر /

○ به نظر می‌رسد که پوپر بر خلاف مواضع قاطع ضد افلاطونی‌اش در طراحی جامعه باز، در بی‌اعتمادی به عامه و در پیش گرفتن مواضع محتاطانه در قبال توده‌های مردم، تا اندازه‌ای از دشمن خویش تأثیر پذیرفته و همچون افلاطون دچار نوعی نخبه‌گرایی سیاسی و معرفتی شده است.

فولادوند (۱۳۶۹: ۱۳۳۶: ۱۱۳۴)، تنها با جاشنی اخلاق، قابل تحقق است، نه با خودخواهی تحریریه شده در عاملانی که با سودجویی فردگرایانه خود، به شکوفایی و رشد اقتصاد لیبرالی کمک می کنند. گزاره های اخلاقی پوپر اگر چه ناتمام و پراکنده اند، اما صراحت و قاطعیت قابل توجهی دارند: انسانی که مسئولیت اخلاقی ندارد، نصف انسان و حتی یکصدم انسان نیز به شمار نمی آید (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۳۸). و خطاب به روشنفکران می گوید: نشر دروغ، عملی غیر اخلاقی است (پیشین: ۱۴۸). جالب ترین مواضع پوپر در این باب به مخالفت او با نسبییت اخلاقی مربوط می شود. او در کتاب جستجوی ناتمام می گوید: در جامعه باز و دشمنان آن، با نسبییت اخلاقی مخالفت کرده است؛ زیرا معتقد نیست که در تقابل میان ارزش ها و اصول، این اولی است که باید تبعیت کند (پوپر / علی آبادی ۱۳۶۹: ۱۳۹).

پوپر در مبانی معرفت شناختی و انسان شناختی خویش نیز یک تقدیم گرای اخلاقی است و مشکل منطقی اخذ «باید» از «است» را به مسدود «انتخاب اخلاقی» حل کرده است؛ بدین شکل که معتقد است اصل مساوات در برابر قانون، مبتنی بر یک انتخاب اخلاقی است و نیازی به اثبات برابری انسان ها در بدو تولد ندارد و همچنین استرجحان مسلک عقلی یا عقل گرایی انتقادی بر دیگر مسلک های معرفتی که در نهایت بر نوعی تصمیم اخلاقی ایشاء دارد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۷۴؛ پوپر / وزیر ۱۳۸۰: ۷۵).

۲-۱۵. رد نسبییت معرفتی: پوپر در مواضع معرفت شناسانه خود، یک عقل گرایی انتقادی به معنای دقیق کلمه است. عقل گرایی برای او، صورت ناب و کاملی دارد که با تمسک به آن با هر نوع اقتدار طلبی غیر عقلی و فراعقلی در حوزه معرفت می ستیزد. ۲۳ خصلت انتقادی منضم به عقل گرایی پوپری نیز از همان حجییت و اعتبار مطلق بر خور دار است که او به عقل داده است. همین اعتماد را اسخ به عقل است که او را در برابر هر گونه اقتدار و راعقلی قرار داده و به ستیز با نسبییت و شکاکیتی فراخوانده است که در وصف آن می گوید: باب پسند این عصر است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۱۰۴).

مراقبت و حساسیت او در جلوگیری از تأثیر عوامل غیر معرفتی در داوری های عقلانی و تأکید که بر راهکار ابطالی و انتقادی نظریات دارد، هر دو به گونه ای بر مبانی معرفتی غیر نسبی گرایانه او تکیه دارد^{۲۴} و اینها همه غیر از تصریحات مستقیم او در مخالفت با نسبی گرای تسری یافته به صدق و کذب مدعیات است^{۲۵} (پیشین: ۴-۱۱۱۳). پوپر، عقیده به نسبییت معرفتی، بدین معنا که هیچ حقیقت عینی قابل کشفی وجود ندارد، را مرتبط با خصال اقتدار گرایانه می داند و معتقد است که از بی اعتمادی به انسان و توانایی های او در تشخیص و تقریب به حقیقت، سرچشمه می گیرد (پوپر / باقری ۱۳۷۹: ۴-۱۳؛ ۱۶) و به حاکم شدن قانون آقویا، به جای قانون حقیقت منتهی می شود (پوپر / علی آبادی ۱۳۶۹: شانزده). حقیقت برای پوپر یک امر عینی غیر شخصی فارغ از هوسبازی های ذهنی است (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۳۱) که می توان به سوی آن حرکت کرد و هر چه بیشتر به آن نزدیک شد (Better Approximations to the Truth)؛ هر چند ممکن است هیچ گاه به حاق آن نرسید^{۲۶} (پوپر / باقری ۱۳۷۹: ۴۸؛ پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۴۶-۳۰).

«وحدت عقلانی بشر»، یکی از مسلمات معرفت شناختی پوپر است که از کانت گرفته است و برای صیانت از آن با هگل و جامعه شناسان و روانشناسان معرفت در افتاده است؛ زیرا معتقد است که به جزیره ای شدن معرفت دامن می زنند. شکاکیت بنیادی و ایدئولوژی های تام، تعابیری است که پوپر در دم نظریات آنان به کار می برد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۴۴-۶). شکاکیت، نسبییت، تناقض هگلی (دیالکتیک)، دعوی بی معنایی، تقلیل روانکاوانه و جامعه شناسانه معرفت و ایدئولوژی های معرفتی تام، از جمله مواعی است که راه را بر کشف و نقد حقیقت می بندد (پیشین: ۱۰۴۸). در عین حال، پوپر خود را از نخله خوشبینان به دانایی که معتقد به خصلت «هویدایی حقیقت» هستند، جدا می کند و آن را نوعی ساده انگاری معرفت شناختی به حساب می آورد (پوپر / باقری ۱۳۷۹: ۱۶-۱۵: ۲۴). معرفت شناسی بیکنی و دکارتی از آن رو که با مواعع رایج کسب شناخت به مقابله برخاستند، ارزشمندند؛ اما به علت خوش بینی ساده انگارانه شان درباره امکان کشف حقیقت و حصول یقین، همچنان

○ بی اعتمادی پوپر به پوپولیسیم و گرایشهای نخبه گرایانه اش، هیچ گاه او را دچار تب و روشنفکر زدگی رایج در عصر او نکرد و اعتقادش به عقل گرایی انتقادی، هیچ گاه از او یک نقاد بی مسئولیت و خیال پرداز آرمانخواه که تحت تأثیر جریران روشنگری، بیشتتر بر «عواطف» روشن اندیشی تا «عقلانیت» آن استوار باشد، پدید نیامورد.

دچار نوعی اقتدارگرایی و زامعرفتی هستند. (پیشین: ۴۵۸). آنها به اهمیت اقرار به نادانی و اذعان به خطا پذیري ذاتي انسان^{۲۷} که مورد تأکید سقراط و اراسموس بوده است، آگاه نشدند (پیشین: ۴۹۵) و لذا به همان بلیه ای دچار شدند که از آن می گریختند (پیشین: ۲۵). اعتقاد به «هویدایی حقیقت»، معتقدان را بر اساس انجام به تعصب ورزی و دسیسه بینی دچار می کند. آنان وقتی از اثبات حقیقت آشکار برای دیگران، درمی مانند، همانند افلاطون، به اقتدارگرایی متوسل می شوند (پیشین: ۲۷۸).

با وجود این، حتی این نقد و تردیدهای تند و تیز به ساحت عقل گرایی اثباتی - به اصطلاح غیر انتقادی - هیچ گاه پویر را به معرفت شناسی بدبینانه یا نفی و انکار حقیقت دچار نساخت و اعتقاد به «نسبی بودن نظر گاه ها»، او را به ورطه «نسبیت گرایی معرفتی» و شکاکیت مطلق نینداخت (پویر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۵۶؛ ۱۰۶۱).

با این که پویر سخت بر جداسازی قوانین طبیعی لایتغیر غیر بشری از قوانین دستوری دائم التعمیر بشری اصرار دارد و به گونه ای غیر قابل درک می کوشد هر گونه نسبت میان آن دو را انکار و «ثنویت انتقادی» خود را به ثنویت میان امر واقع و تصمیمات اخلاقی استوار کند^{۲۸}، اما از آن، بالهوسانه، خود سرانه، بلا مرجع و نسبی بودن انتخاب های ارزشی و اخلاقی را نتیجه نمی گیرد و می گوید: گرچه عنصری از خود سری و انتخابگری در این گونه امور هنجاری وجود دارد و همه آنها به نحوی ساختگی هستند، اما این امر، نافی امکان ارزیابی درباره آنها نیست و مستلزم عدم رجحان و برتری چیزی بر چیز دیگر نمی باشد (پویر / فولادوند ۱۳۶۴: ۱۱۲-۱۰۷).

شاید اشاره به دو نکته دیگر از عقاید پویر که بی ارتباط با آرای معرفت شناسانه او نیز نیست و در عین حال با گرایشهای شنايع لیبرالی هم چندان موافقتی ندارد، در زیر همین بحث، بی ثمر نباشد. پویر می گوید: فرض جامعه بشری بدون اختلاف، محال است و از تصور آن هم باید خودداری کرد؛ اما در عین حال می توان و می باید در جهت کاهش اختلافات کوشید (پویر / علی آبادی ۱۳۶۹: ۱۳۸۹). امید به کاهش اختلافات، نمی تواند بی اعتقاد به وجود مبانی معرفتی مشترك میان آحاد

بشر^{۲۹} که پیش از این هم به آن اشاره شد، شکل بگیرد. پویر در موضع گیری غیر لیبرال دیگری می گوید: این ادعا که اکثریت نمی تواند بر خطا باشد، يك خرافه غیر عقلانی و غیر اخلاقی بیش نیست (پویر / پایا ۱۳۷۶: ۱۴۱). او با آگاهی از عوامل غیر معرفتی اثر گذار بر افکار عمومی و جهت دهی به آرای انتخاباتی مردم می گوید: اکثریت نه همواره بر حق است و نه معمولاً؛^{۳۰} در عین حال نظامهای انتخاباتی و تصمیم گیری مبتنی بر اکثریت آراء، هنوز بهترین روش های غیر كامل ابداع شده ای است که ما ناگزیر از پیروی از آن هستیم (پیشین: ۱۵۸).

دقت نظر پویری در مرز گذاری میان اصول عقلی و منطقی حاکم بر معیارهای معرفت شناختی از يك سو و قواعد اعتباری جاری در عرصه عمل و تصمیم گیری های عملی به منظور فیصله دادن منازعات ناشی از اختلافات در سوی دیگر، حاوی همان نکته ارزشمندی است که در اندیشه های لیبرالی رایج، مغفول مانده یا به تغافل بر گزار شده است.

۲-۱۶. تبریر دولت مقبدر:

بر خلاف اصول لیبرالیسم که دولت های حداقلی و نرم خو^{۳۱} را برای افزایش میدان عمل فردی توصیه می کند و حتی دولت رفاه را جز برای مرحله گذار بر نمی تابد، پویر از دولتی حمایت می کند که به ایفای نقش پدرسالارانه در جامعه موظف شده است. دفاع ملی، سیاست خارجی، حفظ سلامت شهر و ندان، بهبود وضع اقتصادی، مبارزه با مواد مخدر و فساد اخلاقی و خشونت، رسیدگی و دستگیری از ضعفا، تربیت درست کودکان، جلوگیری از سوء استفاده از آزادی از جمله وظایفی است که دولت ها نباید در انجام آن تردید به خود راه دهند (پویر / پایا ۱۳۷۶: ۱۳۲-۳۶).

شان پدرسالارانه دولت های مورد نظر پویر را در دو اصل توأمان «خیر خواهی» و «اقتدار» که بر آنها تأکید می کند، می توان سراغ گرفت. پویر با کانت و میل در این باب که: «هیچکس حق ندارد حتی از سر خیر خواهی، دیگران را وادار به کاری کند یا مانع از انجام کاری شود.» به مخالفت بر می خیزد (پیشین: ۱۲۵-۹). پویر انتظارش از دولت مقتدر را، هم در هوشیاری و جدیت آن در برابر تهدیدات داخلی و هم در صلابت و آمادگی نظامی آن در برابر دشمنان

○ لیبرالیسم پویری را باید يك لیبرالیسم تعدیل شده قلمداد کرد؛ چرا که آنقدر تبصره و شرط بدان افزوده که آن را از يك لیبرالیسم ناب و کامل دور ساخته است.

○ سازو کار حاکم بر رسانه‌های بصری در غرب، جلوه‌بارزی است از لیبرالیسم فرهنگی الگوگیری شده از لیبرالیسم رایج در حوزه اقتصاد و اتفاقاً همین مسئله است که برخلاف انتظار، پوپر را همچون یک پیرو مکتب فرانکفورتی، آن هم از نوع مارکوزه‌ای آن، برآشفته و نگران ساخته است.

خارجی بروزمی دهد. اگر دلایل عقلی و قدرت افکار عمومی نتوانست مخالفان «تحمل» را منقاد سازد، باید با اعمال زور، از حاکم شدن آنان جلوگیری کرد؛ یعنی به نام رواداری و تساهل، باید قاطعانه با عدم «تحمل» مبارزه کرد (پوپر / علی آبادی: ۱۳۶۹: چهاره) و هزینه اقدامات ضد دموکراسی را چندان بالا برد تا کسی جرئت توسل به آن را پیدا نکند (پوپر / فولادوند: ۱۳۶۹: ۹۷۴). حفظ دموکراسی، بالاترین ملاحظه و مصلحت است؛ لذا باید با تمایلات ضد دموکراتیکی که موجب فروپاشی دموکراسی‌ها می‌شود، [با قاطعیت] مبارزه کرد (پیشین: ۹۷۱). پوپر که در عصر جنگ سرد و تهدیدات سرخ‌زیسته است و سخت‌نگران از دست رفتن دستاوردهای لیبرال دموکراسی در غرب بوده است، به نظریه پردازان «صلح مسلح» بسیار نزدیک شده است. او می‌گوید: حکومت‌های دموکراتیک در برابر خطراتی که نهادهای دموکراسی را تهدید می‌کند، نباید به سیاست گزافه‌گویی در باره صلح و بی‌عملی در اتخاذ سیاست جنگ، مبتلا شوند (پوپر / فولادوند: ۱۳۶۹: ۹۷۳). پوپر در حالی که خواهان کاهش تسلیحات شوروی در آستانه فروپاشی است، اما همین کار را برای غرب خطری بزرگ قلمداد می‌کند (پوپر / پایا: ۱۳۷۶: ۱۵۰). با خط‌مشی احتیاط‌آمیز پوپری که معتقد است علت بروز اغلب جنگ‌ها، ضعف قدرت دفاعی یک دولت در قبال متجاوز نیرومندتر است (پوپر / علی آبادی: ۱۳۶۹: پانزده)، نه مسابقه تسلیحاتی در جهان متوقف خواهد شد و نه دولت مقتدر از حیات سیاسی جوامع رخت بر خواهد بست. ایده صلح مسلح پوپر بیش از خدمت به بشریت، ولو ناخواسته، در خدمت جنگ‌افروزان و کارتل‌های نظامی قرار گرفته است.

۲-۱-۷. لزوم کنترل بازار:

تعدیل‌های پوپری در مورد لیبرالیسم، به حوزه اقتصادی نیز تسری پیدا کرده است. او که اساساً با دولت حداقلی و سپردن همه کارها به سازو کار دست پنهان، مخالف است (پوپر / پایا: ۱۳۷۶: ۷۵، ۳۱)، معتقد است که سیستم بازار، بدون دولت ناظر مقتدر و نظام حقوقی قاطع و حاکمیت قانون میسر نیست. لذا به نظر پوپر، نظام بازار نمی‌تواند نافی مداخله دولت به‌طور کلی باشد (پیشین: ۷۲). تز مهندسی

اجتماعی جزء به جزء یا گام به گام پوپر، صرف نظر از عملی بودن یا نبودن آن، مستلزم پذیرش نوعی مداخله جهت‌دار دولت در چرخه طبیعی امور است. او حتی از این بابت نگران نمی‌شود که تراو به‌زیان ایده‌های ضد مداخله تمام‌شود و آشکارا می‌گوید: من قطعاً علاقه‌ای به نظریه انفعالی عدم دخالت یا دخالت حداقل در امور اجتماعی ندارم و معتقدم سیاست جهانی ضد دخالت‌گری، حتی بر زمینه‌های منطقی محض هم، قابل قبول نیست؛ چه، طرفداران آن ناگزیر باید بر دخالت‌هایی سیاسی صحه بگذارند که هدف آنها جلوگیری از دخالت بوده باشد (پوپر / آرام: ۱۳۵۸: ۷۲). پوپر در اعتراض به مارکس که نقش بازدارندگی دولت و سیاست در جلوگیری از استثمارر انادیده گرفته است، می‌گوید: او نیز همانند لیبرال‌ها به صرف پدید آمدن برابری امکان‌ها، بسنده کرده است (پوپر / فولادوند: ۱۳۶۹: ۹۲۰)؛ در حالی که از میان بردن استثمار، مستلزم اعمال برنامه است. پوپر معتقد است که نباید گذاشت از کارگران به علت شدت نیازشان به کار آزادانه، سوء استفاده شود (پیشین). دولت می‌تواند [و باید] برای حمایت از ضعفای اقتصادی، برنامه‌های سیاسی عقلانی بنویسد و اجرا کند (پیشین: ۲۱۹). ایده‌های ضد مداخله‌گری در نهایت به «نظام‌های لگام‌گسیخته» ای مدد می‌رساند (پیشین: ۹۹۳) که نمونه‌هایی از آنها در آغاز شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در دو قرن پیش پدید آمد.

پوپر در عین حال مراقب است که سیاست حمایت‌گری اقتصادی دولت، چنان قانونی، نهادینه و مبتنی بر چارچوب‌های حقوقی از پیش تعریف شده باشد که به مداخلات دلبخواهانه حکمرانان نینجامد (پیشین: ۹۲۷).

۲-۲. مهندسی اجتماعی

ایده‌آسی پوپر در باب مهندسی اجتماعی، برخاسته از همان اعتقادی است که او را به مخالفت با تاریخی‌گری کشانده بود. آینده، کاملاً باز است و به همه ما بستگی دارد و در گرو تک‌تک انتخاب‌ها و کارهایی است که من و شما و دیگر مردم، امروز و فردا و پس فردا انجام می‌دهیم. انتخاب‌ها و کارهای ما نیز به‌نوبه خود به‌اندیشه‌ها، آرزوها، بیم‌ها، امیدها و نحوه

۳. بدیهی است که مهندسی اجتماعی پوپر به علت نقش بویایی که برای فاعلان اجتماعی در مقام تصمیم، عمل و ارزیابی نتایج قائل است، بار هیافت کنش گرا در جامعه‌شناسی، نزدیکی بیشتری دارد.

۴. نگاه مهندسی اجتماعی به پدیده‌ها، مبتنی بر نوعی عقلانیت ابزاری (پیشین: ۵۳) و طبعاً از این حیث دچار برخی تقلیل‌گرایی‌های جامعه‌شناختی است که در مجال دیگری باید بدان پرداخت.

۵. مهندسی اجتماعی پوپر از مزیت‌سادی و روانی برخوردار است، اما به علت در نظر نگرفتن عامل قدرت و عناصر ستیزه‌جو در درون نظام و عوامل مؤثر در بیرون از سیستم، به یک ایده ساده‌انگارانه بدل شده است.

۶. مهندسی اجتماعی مورد نظر پوپر ممکن است راهبر دو تاکنیک خوبی برای اداره یک جامعه بسامان باشد، اما در حکم راهکار حدافلی است که به هیچ وجه قادر به تولید نظریه و تئوری اجتماعی نیست.^{۳۲}

پوپر هیچ محدودیتی در فراگیری تر مهندسی اجتماعی جزء به جزء خود قایل نیست و با مطرح ساختن آن به عنوان بدیلی برای رهیافت‌های تاریخی گرانه، آرمانخواهانه، انقلابی و مهندسی اجتماعی تمام‌گرا، تلویحاً به مشابه یک راه‌حل عمومی، آن را برای همه جوامع بشری توصیه می‌کند؛ در صورتی که وجود برخی موانع ساختاری در کشورهای جهان سوم که به بعضی از آنها در محور (۵) اشاره شد، نتیجه بخش بودن این گونه راهکارهای مصلحانه را با تردیدهای جدی رو به رو ساخته است. مهندسی اجتماعی جزء به جزء، راهبرد کمابیش مناسبی است برای تغییر و اصلاح در جوامعی که از زیر ساخت‌های نسبتاً سالم و سازو کارهای نهادینه و قانونمندی برخوردارند؛ در غیر این شرایط، نباید از آن به بیش از یک ترفند محافظه‌کارانه برای حفظ ساختار ناسالم موجود یاد کرد.

۲-۳. حکومت حدافلی

از کسی که با تو تالیترایسم و دولت‌گرایی‌های مخالف است و از هر گونه قدرت مطلقه‌ای که آزادی عمل و قدرت انتخاب و بروز خلاقیت‌های فردی را سلب کند روی برمی‌تابد و بر اصل خطاپذیری سیاست‌ها و برنامه‌ها و ضرورت تغییر و اصلاح

تلقی ما از جهان و ارزیابی ما از امکانات بستگی دارد (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۳۴)؛ این ماهستیم که همه مسئولیت را بر دوش داریم (پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۳۳).

دو اصل موضوعه اعتقاد به راهکار مهندسی اجتماعی، یکی باز بودن آینده و دیگری اعتماد به انسان است؛ بدین معنا که آدمی بر سر نوشت خویش سیادت دارد و نه ساخته بی اراده تاریخ، بلکه سازنده تاریخ خویش است و از این حیث، مسئولیت سنگینی بر دوش اوست (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۵۱؛ پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۱۴۲).

پوپر، مهندسی اجتماعی مورد نظر خویش را که از آن با صفت تدریجی و جزء به جزء یاد می‌کند، از مهندسی اجتماعی نا کجا آبادی که به فعال‌گرایان بلندپرواز و آرمان‌گرا منسوب است، جدا می‌سازد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۵۱). مهندسی اجتماعی جزء به جزء، یعنی مداخلات جزئی و ایجاد تغییرات کوچک و کم‌دامنه به منظور از پیش‌یاب برداشتن عاجل‌ترین موانع، اصلاح دائمی اشتباهات و بررسی مستمر نتایج حاصل از این قبیل اقدامات. این روش، از دنبال کردن اهداف بلندپروازانه، مطالبه اصلاحات و تغییرات پر دامنه و گسترده و تن دادن به مهندسی‌های تمام‌گرایانه که بی‌آمدهای آن خارج از کنترل و ارزیابی است، سخت‌برهیز دارد (پیشین: ۳۵۶). مهندسی‌های اجتماعی تمام‌گرا، مستلزم مداخلات گسترده در عرصه‌های عمومی و در کلیت اجتماع، بر وفق نقشه‌های کلان و برنامه‌ریزی‌های متمرکز است (پوپر / آرام ۱۳۵۸: ۷۸۸۱) و نوعاً عوارض ناخواسته و هزینه‌های سنگینی به جامعه تحمیل می‌کند. راهکار مهندسی اجتماعی جزء به جزء پوپر از منظر جامعه‌شناختی، واجد چند شاخصه مهم و شناخته شده است:

۱. به رهیافت‌های غیر تاریخی در جامعه‌شناسی، مانند کارکردگرایی، بسیار نزدیک است؛ چنان که خود نیز اذعان کرده است که مهندسی اجتماعی به جای توقف در بررسی‌های تاریخی و ریشه‌یابی پدیده‌ها، به اهداف کنش‌گرو کارکرد و روابط بالفعل پدیده‌ها توجه دارد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۴: ۵۲).

۲. ایده مهندسی اجتماعی پوپر از منظر جامعه‌شناختی، در زمره رهیافت‌های خردگرایانه، در برابر متاتئوری‌ها قرار می‌گیرد.

○ پوپر: آزادی بی قید و شرط، نافی آزادی است؛ زیاده‌روی در آزادی، مثل زیاده‌روی در اعمال قدرت از سوی دولت، حکم یک آسیب‌رادر دارد. آزادی بیان و آزادی مطبوعات را می‌توان با نشر اکاذیب و تحریک به طغیان مورد سوءاستفاده قرار داد. مابه‌آزادی نیاز داریم تا از سوءاستفاده‌های حاکمیت جلوگیری کنیم و به حاکمیت نیاز داریم تا از سوءاستفاده از آزادی جلوگیری کنیم.

حالت ضعف و صغار، نقش پدرسالارانه و لو کم‌رنگی در قبال آنان به عهده گیرد (پیشین: ۵-۱۲۲). با تمام این اوصاف، پوپر همچنان مدافع یک دولت حداًقلی است؛ چرا که این ایده با اجزای دیگر اندیشه‌اش، سازگاری بیشتری دارد و لذا تبصره‌ها و تعریضات او بر الگوهای افراطی آن، چندان نیست که او را به یک حداًکثری گرای حکومتی بدل سازد.^{۳۵}

ما تعدیل‌های مهمی که پوپر در انتظار حداًقلی بودن دولت مطرح کرده است، مانند قائل شدن نقش مؤثری برای آن در زمینه آموزش و پرورش (پیشین: ۵-۷۴)، در نظارت، کنترل و حتی سانسور بر نامه‌های تلویزیونی زبان بخش به حال کودکان و جامعه (پیشین: ۳۴)، در ضرورت وجودی دولت نظارتی مقتدر و نظام حقوقی قاطع (پیشین: ۷۲)، در لزوم کنترل سیستم‌های باز اقتصادی و... را از جنس توصیه‌های مشفقانه و اصلاحی او در چارچوبه مهندسی اجتماعی جزء به جزء می‌دانیم که برای فرار از ابطال کلیت این ایده پیشنهاد شده است.

ذکر این نکته در تکمیل این بحث لازم است که نظریات پوپر در باب حکومت حداًقلی، مانند بسیاری از دیدگاه‌ها و نظرات دیگر وی، مستأثر و ملهم از واقعیت‌های جاری و تجربیات تاریخی جوامع غربی است و کمتر با ضرورت‌ها و اقتضائات کشورهای جهان سومی همخوانی دارد. تقاضای مداخله دولت‌ها در این گونه کشورها، لزوماً سرمنشأ مارکسیستی یا هگلی ندارد و ضرورتاً به اقتصاد بر نامه‌ای به مفهوم کمونیستی آن می‌انجامد؛ بلکه تا اندازه زیادی به مقتضیات و شرایط سیاسی-اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این جوامع و عوامل بیرونی و جهانی مؤثر بر آنها مربوط می‌شود.

۲-۴. ابطال گرایی

از پوپر، دو چهره متفاوت نمایان شده است: یکی چهره اندیشمندی لیبرال در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی و دیگر، فیلسوفی مبدع در اندیشه‌های معرفت‌شناختی. آنچه محور اصلی این مطالعه را تشکیل می‌دهد، همان چهره نخستین است؛ لیکن به لحاظ ارتباطی که میان این دو چهره پوپری وجود دارد و آثار وی که اندیشه‌های فلسفی او بر آرای لیبرالیستی‌اش گذاشته است، به اجمال اشارتی به

دائمی و گام به گام آنها تأکید دارد و دموکراسی را با فرض وجود مخالفان و امکان عزل مسالمت آمیز دولت حاکم معرفی می‌کند، جز این که به تر «حکومت حداًقلی» روی بیاورد، انتظاری نیست. این گرایش را در تنهاموردی که پوپر با مارکس، احساس همدلی و توافق نشان داده است، می‌توان یافت؛ آنجا که می‌گوید: مارکس امیدوار بود، نفوذ و نقش دولت به تدریج کاستی پذیرد (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۱۴). گذشته از آن، پوپر آنجا که با نقش هدایت‌گری دولت و تلاش آن برای به سعادت رساندن تبعه خویش به مخالفت برخاسته^{۳۳} نیز نشان داده است که با دولت‌های پُر مسئولیت و جسیم؛ چندان موافق نیست. با وجود این او خود را کاملاً در جبهه مدافعان حکومت‌های حداًقلی قرار نمی‌دهد و در منازعه میان هابزی‌ها و کانتی‌ها، موضع تعدیل‌شده خویش را دارد. او می‌گوید: هابز گرچه از میثاق‌گرایان است، اما با طرح ایده لویاتان، نشان داده است که به حکومت حداًکثری اعتقاد دارد. در مقابل، کانت، هومبولت و میل از حکومت‌های حداًقلی که صرفاً مسئول حفظ آزادی و حقوق فردی هستند، دفاع می‌کنند. آنان حکومت با کمترین میزان تحکُم رami پسندند. برای مثال، کانت با حکومت خیر خواه که نقش پدر ابرای حکومت شوندگان بازی کند (paternal) و حکومت‌های همه‌کاره (توتالیتر) مخالف است و این نوع حکومت‌ها را که انگیزه هدایت‌گری و سعادت بخشی بر حسب تعریف و تشخیص خود بر جامعه را دارند، بدترین نوع حکومت‌های استبدادی می‌شناسد.^{۳۴} کانت و میل با اعمال ممنوعیت‌های خیر خواهانه از سوی حکومت بر مردم سخت مخالفند و معتقدند که هر کس می‌تواند [و باید] به شیوه خاص خویش، دلشاد یا نادلشاد باشد (پوپر / پایا ۱۳۷۶: ۵-۱۲۴). آنان از این حیث حتی به نوع دولت‌های رفاه نیز انتقاد دارند.

پوپر پس از معرفی اجمالی این الگوهای نسبتاً افراطی، می‌کوشد الگوی میانه و تعدیل‌یافته خود را از دولت حداًقلی رارائه کند. دولت حداًقلی او این حق را دارد که در برخی مواضع، مصالح فردی و عمومی شهروندان خویش را به رعم میل آنان در نظر بگیرد و در قالب قوانین، برخی از آزادی‌های آنها را محدود کند؛ افزون بر آن موظف است که به منظور رعایت

○ فردیت مورد نظر پوپر که به عقیده او هیچ تعارضی با نوع دوستی و دگرخواهی ندارد، تنها با چاشنی اخلاق، قابل تحقق است، نه با خودخواهی تحریض شده در عاملانی که با سودجویی فردگرایانه خود، به شکوفایی و رشد اقتصاد لیبرالی کمک می‌کنند. گسزاره‌های اخلاقی پوپر اگر چه ناتمام و پراکنده‌اند، اما صراحت و قاطعیت قابل توجهی دارند: انسانی که مسئولیت اخلاقی ندارد، نصف انسان و حتی یک‌سدم انسان نیز به شمار نمی‌آید.

نخواهد ماند.

راه کنترل تأثیر این عوامل مخل و دیگر عوامل ناشناخته مؤثر در خطاها و لغزش‌های معرفتی را پوپر در نقادى جسورانه نظریات و تلاش صرفاً معرفتی برای ابطال آنها یافته است. او با درک دشواری‌های کنترل روش شناختی عوامل مخل در مرحله «گردآوری»، اهتمام تأکید خویش را بر مرحله «داوری» گذارده است^{۳۷}؛ بدین گونه که پس از حصول اطمینان از خاصیت ابطال‌پذیری یک نظریه، باید آن را در معرض ارزیابی و داوری و مظان نقد و تردید دیگران گذارد و آنان نیز با نقد و نقض‌های خویش، بی‌محابا و به قصد فروپاشی، بدان حمله و در آن تشکیک کنند؛ چرا که معیارهای ما برای تشخیص خطا و اشتباه، قابل اعتمادتر از معیارهایمان برای کشف حقیقت است (پوپر / باقری ۱۳۷۹: ۸۱). جالب اینجاست که هم‌پس‌روزی و هم‌شکست یک نظریه در این مصاف، به پیشرفت علم می‌انجامد و لذا همه اطراف مواجهه، یعنی نظریه‌پرداز و منتقد و ناظران، از نتایج حاصل از آن صرف‌نظر از چهره غالب، نهایتاً خرسند خواهند شد.

بنابراین، راهکار پوپر برای مصون داشتن نظریات از خطا، نه در تأکیدات روش‌شناسانه محض و نه در توصیه‌های اخلاقی به نظریه‌پرداز برای دخالت ندادن خواست‌ها و گرایش‌ها در نظریه‌پردازی است، بلکه بر ایجاد فضاهای علمی و بین‌الذهانی و همکاری آمیخته با دوستی و دشمنی میان دانشمندان است^{۳۸} (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۵۱-۸).

به اعتقاد پوپر، از آن جا که همه انسان‌ها کمابیش گرفتار منظومه پیش‌داوری‌های ایدئولوژیک خود هستند، تنها راه نفوذ به حصارهای بسته این ایدئولوژی‌های تام، خصلت اجتماعی و همگانی بخشیدن به آزمون واقعی نظریات است (پیشین: ۱۰۵۱؛ ۱۰۵۸).

دنباله دارد

یادداشت‌ها

۱. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. اسطوره‌چارچوب (ص ۳۳).
۲. جوهر نگرش ابطالی، اساساً هر گونه اعتماد راسخ و ثبات قدم در عقاید و دانسته‌ها را مذموم و غیر قابل دفاع می‌شمارد و آمادگی دارد که حتی با یک استقرای نقیض، کل بنای برپا شده از استقرانات مؤید را فرویزد و سازه نظری جدیدی بر پایه حدس‌ها، به جای آن برپا سازد. در این باره

اصول نظریه ابطالی وی و نتایجی که از آن حاصل می‌شود، خواهیم داشت.

مهم‌ترین فرض نظریه ابطالی پوپر، بر عدم قطعیت معرفت‌های بشری استوار است (پوپر / فولادوند ۱۳۶۶: ۶۶۱)؛ در عین حال همچنان که بیش از این نیز اشاره شد، این اعتقاد، او را به نسبیّت‌گرایی معرفتی و تردید در وجود حقایق مسلم عقلی دچار نکرده است. او می‌گوید: با این که همه نظریات علمی، فرضیه‌اند و دستیابی به یقین در علوم امروزی منتفی است، با این حال می‌توانیم رجحان فرضیات نسبت به هم را تشخیص دهیم (پیشین: پوپر / پایا ۱۳۷۹: ۳۰۴-۵).

نظریه ابطالی او در عین داشتن فحوای فلسفی و معرفت‌شناختی، تلاشی است برای مقابله با صورت‌های ذهنی اقتدارگرایی. به بیان دیگر، مخالفت او با نسبیّت‌گرایی مفرط، گذشته از براهین نظری، از انگیزه‌های بیرونی مقابله با زمینه‌های هر گونه اقتدارگرایی هم برخوردار است.

صرف‌پذیرش امکان ابطال و نقد عقلانی محتوای نظریات که در واقع، فرضیاتی بیش برای تبیین و توضیح یک مسئله نیستند (پوپر / آرام ۱۳۵۸: ۱۱۶؛ پوپر / وزیری ۱۳۸۰: ۶۷)، نفی غیر مستقیم هر گونه اعتقاد به نسبیّت معرفت‌شناسانه است. شرط ابطال‌پذیری به عنوان معیاری برای تشخیص گزاره‌های معرفتی از غیر معرفتی، سه اصل موضوعه نافی میانی نظری نسبی‌گرایان را در خود دارد:

۱. اذعان به وجود مفاهیم و معانی مشترک بین‌الذهانی؛
۲. اذعان به امکان تبادل و تفاهم‌زبانی؛
۳. اذعان به وجود معیارهای منطقی و عقلی مطلق برای تشخیص درست‌ی یا نادرستی و اعتبار نظریات (پوپر / فولادوند ۱۳۶۹: ۱۰۵۶؛ ۱۰۶۱).

در معرفت‌شناسی پوپر، بی‌آن که اثر عناصر غیر معرفتی بر نظریات نفی شود، از بزرگنمایی و مطلق‌سازی آن‌ها هم پرهیز شده است. علت این که پوپر از جامعه‌شناسی‌گرایی و روانشناسی‌گرایی معرفتی روی بر تافته و آرای تحویل‌گرایانی چون هگل و مارکس را که عقل را تابع مطلق امر دیگری دانسته‌اند،^{۳۶} بر تافته است، همین است که با پذیرش این اصل، همان نظریات نیز مشمول آن قاعده شده و هیچ نقطه اتکایی برای ایستادن و طرح دعوی باقی

○ **شان پدر سالارانه**
دولت‌های مورد نظر پوپر را در دواصل توأم‌مان «خیر خواهی» و «اقتدار» که بر آنها تأکید می‌کند، می‌توان سراغ گرفت. پوپر با کانت و میل در این باب که: «هیچکس حق ندارد حتی از سر خیر خواهی، دیگران را وادار به کاری کند یا مانع از انجام کاری شود.» به مخالفت بر می‌خیزد.

در بخش دوم، زیر عنوان «ابطال گرای» بیشتر توضیح خواهیم داد.

۳. پوپر می گوید: راز پیشرفت، دست شستن از عادت دم فرو بستن در برابر مردان بزرگ است. طرز فکر علمی، نقد و سنجش همه چیز است و حتی از نقد سخنان مراجع و ثقات هم بیمی به دل راه ندادن. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. جامعه باز و دشمنان آن (ص. ۱۰۵۱:۱۱).

۴. پوپر می گوید: کار من این نیست که بر نناهای بی شماری که تار افلاطون شده، چیزی ی بیفزایم؛ به عکس تصمیم دارم آنچه را به عقیده من در فلسفه اوزمانمند است، نابود کنم. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. پیشین (ص. ۶۷).

۵. پوپر می گوید: بنایی ساخته باشیم که ارزش حمله کردن به آن را داشته باشد. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. فقر تاریخی گری (ص. ۱۵).

۶. در بزرگی پوپر همین بس که با اندیشمندان شاخص عصر خویش همچون راسل، انیشتین، ویتگنشتاین، پوزیتیویست های وین، اصحاب فرانکفورت و... مباحثه و گفتگو داشته است. برای آشنایی بیشتر با این جنبه از زندگی فکری پوپر به کتاب جستجوی ناتمام نگاه کنید.

۷. دکتر رضا داوری بی آن که ارزش های نظری اندیشه پوپر خصوصاً در حوزه معرفت شناسی را نفی کند، چندان اعتقادی به پُر اهمیت بودن فلسفه او در قیاس با فلاسفه بزرگ معاصر ندارد و معتقد است که اولاً این اعتبار سازی و بزرگ نمایی، بیشتر از گرایشها و مواضع سیاسی او آب خورده و ثانیاً پیش از هر جای دیگر، در ایران مطرح شده است. برای تفصیل نگاه کنید به: داوری اردکانی، ر. سیری انتقادی در فلسفه کارل پوپر.

۸. پوپر، خود اذعان می کند که مهم ترین تألیفات سیاسی-اجتماعی اش در باب جامعه باز و دشمنان آن را در فضای خاص سال های مبارزه با نازیسم و فاشیسم در اروپا و همچنین در سایه نگرانی های ناشی از جدی شدن تهدید مارکسیسم برای اروپا نگاشته است و می گوید: فقر تاریخی گری و جامعه باز، آدای تکلیف من در جنگ بود. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. جامعه باز و دشمنان آن (ص. ۱۲) و همچنین به: جستجوی ناتمام (ص. ۱۳۶:۷).

۹. فعالگری برای تاریخ گران لزوماً و در همه موارد به معنی قائل شدن نقش فعال برای عقل و اراده مختار بشری، آن هم به مفهوم فردگرایانه اش نیست. فعالگری تاریخی گران، برخاسته از پذیرش ضرورت تغییر و خوش بینی نسبت به آینده است که با آنچه پوپر از ایفای نقش فعالانه در مهندسی جزء به جزء اجتماعی و مداخله مؤثر در نقاد و اصلاح بر نامه ها یاد می کند، تفاوت بسیار دارد. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. فقر تاریخی گری (ص. ۶۴-۶۱).

۱۰. پس از این در بخش رهسویه های پوپری، درباره آن

رویکرد بیشتر سخن خواهیم گفت.

۱۱. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. درس این قسرن (ص. ۵۶:۶۸). خصوصاً آنجا که در مقایسه میان انیشتین و ساخاروف به انگیزه کاوی آنان مبادرت می ورزد و حکم یک جانبه ای صادر می کند.

۱۲. پوپر معتقد است که ایده خلوص عقیده و مبارزه با الحاد و ارتداد، حقیر ترین ردایل را پرورش می دهد. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. درس این قرن (ص. ۱۴۴).

۱۳. پوپر در جایی گفته است که ما به دنبال آنیم که به سیاست، وجهه اخلاقی ببخشیم، نه این که اخلاقیات را در قالب سیاست بریزیم. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. جامعه باز و دشمنان آن (ص. ۲۹۲). از این بیان پوپر چنین برداشت می شود که دولت ها به جای ملزم کردن مردم به عمل اخلاقی، باید پیش و پیش از آن، دغدغه اخلاقی عمل کردن خود را داشته باشند.

۱۴. پوپر که به درستی با ترویج هر نوع خشونت و قانون گریزی در جامعه به مخالفت برخاسته، درباره تأثیرات به مراتب مخرب تر اغوای افکار عمومی و نقش قدرتمندان یقه سفید در جابه جایی حکومت ها، کمتر موضع گیری کرده است و از آنان در فهرست دشمنان جامعه باز، نامی نیاورده است.

۱۵. از تعابیر بدبینانه پوپر در حق روشنفکران در دهه های شصت و هفتاد که غرب در گیر جنبش های اعتراضی متعدد در درون خویش بوده است. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. اسطوره چارچوب (ص. ۶۷:۶۲:۲۴۶:۳۵۷).

۱۶. پوپر معتقد است که تأکید مبالغه آمیز اصالت تاریخیان بر تغییر و تبدیل کردن آن به قانون و سر نوشت گریز ناپذیر، به علت ترسشان از تغییر و مقاومت ناهشیارشان در برابر تصور تغییر بوده است. این گونه افراد با جسیپین به این نظر که قانون لاین تغییر در این جهان حاکم است، می کوشند خود را به خاطر از دست دادن جهانی باثبات و پایدار تسلی دهند. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. جامعه باز و دشمنان آن (ص. ۳۷۸).

۱۷. ما این مسئله را در بخش سوم، در زیر عنوان «عدول از مبانی»، تاحدی باز خواهیم کرد.

۱۸. پوپر برای رفع ابهام لیبرالیستی در به کار گیری این قبیل مفاهیم می گوید، علاقه ای به تعریف خوب و بد ندارد؛ اما افراد مسئول و دارای حسن نیت، منظور او را از خوب و بد می فهمند و کسانی که در کار آموزش و تعلیم و تربیت هستند، مفهوم خوب و بد مورد نظر او را درک می کنند. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. و گندری، ج. تلویزیون، خطری برای دموکراسی (ص. ۱۸۹).

۱۹. همچنین نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. درس این قسرن (ص. ۷۴).

۲۰. منظور پوپر از مداخله گری دولت، بسیار فراتر از آن

○ با خط مشی احتیاط آمیز پوپری که معتقد است علت بروز اغلب جنگ ها، ضعف قدرت دفاعی یک دولت در قبال متجاوز نیرومندتر است، نه مسابقه تسلیحاتی در جهان متوقف خواهد شد و نه دولت مقتدر از حیات سیاسی جوامع رخت بر خواهد بست. ایده صلح مسلح پوپر پیش از خدمت به بشریت، ولو ناخواسته، در خدمت جنگ افروزان و کارتل های نظامی قرار گرفته است.

چیزی است که بعضاً لیبرال‌های اقتصادی نیز قائل بوده‌اند؛ مثل لزوم اعمال سیاست‌های ضد تور (چرخه‌گر کود و روتق) از راه انبساط کردن کالا برای کنترل بازار و پرداخت بیمه‌های بیکاری و غیره. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۱۹۹۸).

۲۱. پوپر افزون بر مداخله‌گری دولت، انتقال مازاد اقتصادی مستعمرات به متروپل را مانع دوم فروپاشی قلمداد کرده و گفته است که این دو عامل به جای تشدید فقر فزاینده، کارگران را بورژوا کرده است. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۱۰۰۸-۱۰۱۱).

۲۲. مادر بخش سوم همین مقاله به مواردی از آرای سیاسی-اجتماعی پوپر اشاره خواهیم کرد که در آن شواهدی از عدم پایبندی و بعضاً عدول از برخی اصول اساسی اندیشه ایتالی وجود دارد.

۲۳. پوپر معتقد است که حتی عشق راستین بر خاسته از شور و هیجان معنوی، می‌تواند نقش اخلال‌کننده‌ای در کشف حقیقت بازی کند. پوپر با اقتدار طلبی و مرجعیت‌گرایی بر خاسته از تخصص نیز به مخالفت برمی‌خیزد و می‌گوید: بسنده کردن به تجربیات مثبت و تعقل تأیید کننده به عنوان سرچشمه‌های شناخت و مرجع اطمینان بخش در احراز یک حقیقت نیز می‌تواند به یک اقتدار نگرانی آور بدل شود. برای تفصیل، نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۷-۱۰۷۶)؛ اسطوره چهارچوب (ص. ۲۷۸)؛ چشمه‌های دانایی و نادانی (ص. ۷۱-۲).

۲۴. پوپر، خود می‌گوید که بی‌اعتقاد به اندیشه تصدیق‌کننده حقیقت، اصولاً نقسادی، بی‌وجه است. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - اسطوره چهارچوب (ص. ۳۷۲).

۲۵. برای تفصیل بحث پوپر درباره «نسی‌گرایی»، به مقاله «اسطوره چهارچوب» در کتابی به همین نام نگاه کنید.

۲۶. در عین حال پوپر می‌گوید که از ما تنها این برمی‌آید که تا به حقیقت دست نیافته‌ایم، از تلاش برای رسیدن به آن باز نایستیم. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - چشمه‌های دانایی و نادانی (ص. ۸۶).

۲۷. پوپر مدعی است که اصل «خطاپذیری ذاتی انسان» که مورد قبول سقراط و اراسموس و مونتینی و لاک و میل و راسل بوده است، در برابر نظریه «خطاپذیری ناشی از آلودگی و گنه‌کاری انسان» که مورد نظر دکارت و بیکن است، قرار دارد. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - چشمه‌های دانایی و نادانی (ص. ۵۰-۵۱).

۲۸. پوپر در عین تأکید بر «ثنویت انتقادی»، می‌گوید: برای آن که تصمیمات ما مؤثر و عملی گردد، دستکم نباید با قوانین طبیعی منافات داشته باشند. به نظر می‌رسد این خود، اذعان بزرگی بر وجود نوعی ارتباط میان «است»ها و «باید»هاست که او مصر بر نفی مطلق آن بوده است. نگاه کنیید به: پوپر،

ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۱۰۹).

۲۹. پوپر از این که رأی صائب مخالفان «آلوهیت حقیقت» از مخالفت به وجود معیارهای مشترک و همگانی عقلانی سر در آورده است، اظهار تأسف می‌کند و معتقد است که آنان بر اثر این خطا، به «نسی‌گرایی معرفتی» دچار شده‌اند. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - چشمه‌های دانایی و نادانی (ص. ۸۶).

۳۰. پوپر، شاهد مثال مدعای خود در این باره را رأی اکثریت اثری‌ها به هیتلر می‌داند. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - درس این قرن (ص. ۸۹).

۳۱. توصیه‌های لیبرال‌یسم برای دولت‌های حداقلی و نرم‌خو، تنها به نقش و وظایف داخلی آنها مربوط می‌شود؛ در مورد تهدیدات بیرونی، هیچ توصیه‌ای از این‌سنگ وجود ندارد.

۳۲. نظیر همین استدلال را پوپر درباره دموکراسی کرده است که تنها امکان انتخاب میان گزینه‌های عرضه شده را فراهم می‌آورد و لزوماً در زمینه‌ی بالابردن قدرت انتخاب و گسترش فضاهای انتخاب، مستقیماً کاری نمی‌کند. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. و جان کُنلری؛ تلویزیون، خطری برای دموکراسی (ص. ۲۱).

۳۳. پوپر نقش هدایت‌گری و تلاش برای سعادت بخشی از سوی دولت را با این عبارت مورد تردید قرار می‌دهد که: از میان همه آرمان‌های سیاسی، آرمان خوشبخت کردن مردم شاید از همه خطرناک‌تر باشد؛ زیرا برای این که دیگران را نجات دهیم یا خوشبخت کنیم و رستگارشان سازیم، ناگزیر، به تحمیل ارزش‌های و ال‌اتر خود مبادرت خواهیم کرد. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۱۰۷۷-۸). در عین حال مابیش از این، در بحث «تجویز مداخله دولت»، نشان دادیم که پوپر بر وظایفی قریب به همین مضمون برای دولت، صحه گذاشته است.

۳۴. پوپر می‌گوید: بر نامه و وظیفه سیاست عمومی باید به حداقل رساندن و نجات آنها تا حد امکان باشد، نه حداکثر کردن سعادت. سعادت باید به ابتکار شخصی واگذار شود. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - اسطوره چهارچوب (ص. ۲۴۸).

۳۵. پوپر اذعان می‌کند که راهکار مهندسی اجتماعی حتی به روش جزء به جزء هم، می‌تواند موجب افزایش مداخلات دولت در امور شود که خود آفتی بس خطرناک و در عین حال، اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید؛ لذا بهتر است چنین دولتی از راه تقویت نهادهای نظارتی دموکراتیک، تا حد ممکن کنترل شود. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۹۲۵).

۳۶. پوپر می‌گوید که هگل، عقل را تابع منافع و سنت‌های ملکی می‌داند و مارکس آن را تابع منافع طبقاتی می‌کند. نگاه کنیید به: پوپر، ک. ر. - جامعه‌پاز و دشمنان آن (ص. ۱۰۶۰).

○ تز مهندسی اجتماعی
جزء به جزء یا گام به گام
پوپر، صرف نظر از عملی
بودن یا نبودن آن، مستلزم
پذیرش نوعی مداخله
جهت دار دولت در چرخه
طبیعی امور است.